

فصلنامه تخصصی فقه و مبانی حقوق اسلامی

سال ششم، شماره بیستم، تابستان ۱۳۸۹

صفحات ۱۷۶-۱۴۳

نقش دادگاه‌های بین‌المللی کیفری

در حفظ و استقرار صلح و امنیت بین‌المللی^۱

دکتر هیبت‌الله نژندی‌منش*

دکتر محمدرضا ضیایی بیگدلی**

چکیده:

از جمله موضوعات مهم و چالش‌برانگیز در عرصه‌ی بین‌المللی مسأله صلح و امنیت بین‌المللی است. این مسأله زمانی چالش‌برانگیزتر می‌شود که با دادگاه‌های بین‌المللی کیفری ارتباط پیدامی‌کند. به عبارت دیگر خود اصطلاح «دادگاه» در روابط بین‌المللی به‌طور ذاتی برخورد میان صلح و عدالت را مطرح می‌سازد. به عبارت دقیق‌تر این پرسش اساسی مطرح می‌شود که آیا صلح و امنیت بین‌المللی با عدالت تعارض دارند یا نه؟ افزون بر آن، دادگاه اصولاً که در پی اجرا و تحقق عدالت می‌باشد، در صورت تعارض احتمالی میان صلح و عدالت جانب کدام یک را خواهد گرفت؟ یا این که اصولاً چنین تعارضی مطرح نخواهد شد. از همین رو، در این نوشتار به بررسی این مسأله پرداخته خواهد شد که دادگاه‌های بین‌المللی کیفری در حوزه‌ی حفظ و استقرار صلح و امنیت بین‌المللی چه نقشی می‌توانند داشته باشند. برای پاسخ به این پرسش لازم است تانسل‌های مختلف دادگاه‌های بین‌المللی کیفری و رابطه میان صلح و عدالت مورد بحث قرار گیرد. به‌طور مسلم، جامعه‌ی بین‌المللی در درازمدت هم به دنبال حفظ صلح و امنیت بین‌المللی و هم اجرای عدالت بین‌المللی می‌باشد. از این رو، در زمان‌های مختلف تلاش کرده است تا ابزارهای هرچند ابتدایی که در اختیار دارد، تلاش‌های خود را برای عملی کردن این خواسته به کار گیرد. گاهی این امر از طریق کشورهای فاتح صورت گرفت و گاهی هم توسط شورای امنیت سازمان ملل متحد. دادگاه‌های مزبور نقش خود را در حوزه حفظ و استقرار صلح و امنیت بین‌المللی از طریق محاکمه و مجازات جنایت‌کاران و پیشگیری از وقوع جنایت‌ها و در نتیجه برقراری حاکمیت قانون - که خود پیش شرط صلح می‌باشد - ایفا می‌کنند.

کلیدواژه: دادگاه‌های بین‌المللی کیفری، صلح و امنیت بین‌المللی، دیوان بین‌المللی کیفری

۱- تاریخ وصول: ۱۳۸۸/۹/۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۴/۲۴

* استادیار دانشگاه شهرکرد

heybatnajandi@yahoo.com

** استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبایی

s.mshdavi@isu.ac.ir



۱. مقدمه

با تشکیل سازمان ملل متحد در ۱۹۴۵، جهان وارد دنیای تازه‌ای شد؛ دنیایی که می‌خواست از دو جنگ جهانی گذشته و مصایب ناشی از آن درس و راه صلح و خوشبختی را در پیش گیرد. از این‌رو، یکی از اهداف مهم این سازمان حفظ و اعاده‌ی صلح و امنیت بین‌المللی اعلام شد. اعضای سازمان توافق کردند تا مسؤولیت اولیه‌ی حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را برعهده‌ی یکی از مهم‌ترین ارکان این سازمان، یعنی شورای امنیت، بگذارند. (ماده ۲۴) شورا باید در مورد وجود هرگونه تهدید علیه صلح، نقض صلح یا اقدام تجاوز تصمیم گیرد و باید توصیه‌هایی را صادر نماید یا تصمیم بگیرد که طبق مواد ۴۱ و ۴۲ برای حفظ یا اعاده صلح و امنیت بین‌المللی چه اقداماتی اتخاذ شود. (منشور سازمان ملل متحد، ۱۹۴۵، ماده ۳۹) در این راستا، شورای امنیت می‌تواند تصمیم گیرد که برای اجرا کردن تصمیمات خود چه اقداماتی - که متضمن استفاده از زور مسلحانه نباشند - باید مورد استفاده قرار گیرند. همچنین شورای امنیت می‌تواند از اعضای ملل متحد بخواهد تا چنین اقداماتی را اجرا نمایند. این اقدام می‌تواند شامل قطع کامل یا جزیی روابط اقتصادی و یا قطع کامل یا جزیی ارتباطات ریلی، دریایی، هوایی، پستی، تلگرافی، رادیویی یا دیگر ابزار ارتباطی و قطع روابط دیپلماتیک باشد. (منشور سازمان ملل متحد، ۱۹۴۵، ماده ۴۰) شورا ملزم است تا به منظور حفظ و یا استقرار صلح و امنیت بین‌المللی از هر اقدامی که متضمن استفاده از زور مسلحانه نباشد و با روح و مقاصد کلی منشور هماهنگی داشته باشد، استفاده نماید. یکی از این اقدامات می‌تواند تشکیل یک دادگاه بین‌المللی کیفری باشد. همچنین به موجب منشور، اعضای سازمان توافق کردند تا تصمیمات شورای امنیت را پذیرفته و آنها را عملی نمایند. (منشور سازمان ملل متحد، ۱۹۴۵، ماده ۲۵) بنابراین، در این نوشتار این مسأله مورد بحث است که آیا تشکیل دادگاه‌های بین‌المللی کیفری در حفظ و استقرار صلح و امنیت بین‌المللی نقش دارد؟ چگونه این دادگاه‌ها در حفظ و استقرار صلح نقش دارند؟ آیا این دادگاه‌ها برای حفظ صلح واقعاً لازم و نهادهای مفیدی هستند؟ آیا همواره اجرای عدالت موجب استحکام صلح می‌شود؟ برقراری حاکمیت قانون در پی دستیابی به چه نوع صلحی است؟ در این نوشتار پرسش‌هایی از این دست بررسی خواهند شد. بنابراین، در پاسخ به این پرسش‌هاست که نقش دادگاه‌های بین‌المللی کیفری مورد بحث قرار می‌گیرد.

نقش دادگاه‌های بین‌المللی کیفری در حفظ و استقرار صلح را می‌توان در سه حوزه‌ی مجازات، پیش‌گیری و برقراری حاکمیت قانون بررسی کرد. ذکر این نکته‌ی مقدماتی لازم است که حاکمیت قانون در رابطه با دادگاه‌های بین‌المللی کیفری به معنای اجرای حقوق داخلی نیست؛ بلکه اساساً به معنای تعقیب و محاکمه‌ی جنایتکاران جنگی، مرتکبان جنایات علیه بشریت و جنایاتی از این نوع، بر اساس مقررات حقوق بین‌الملل است. هدف چنین تلاشی این است تا از طریق «پاسخ‌گویی»، «فرهنگ حاکمیت قانون» جای‌گزین «فرهنگ بی‌کیفری» شود.

در این نوشتار، ابتدا به انواع دادگاه‌های بین‌المللی کیفری و رسالت آنها در جامعه‌ی بین‌المللی معاصر پرداخته می‌شود. در قسمت دوم، پیوند میان صلح و عدالت، که بنیان دادگاه‌های بین‌المللی کیفری را مشخص می‌سازد، بررسی می‌شود. در قسمت سوم، کارکردهای دادگاه‌های بین‌المللی کیفری به عنوان «مداخله‌گران قضایی» در حوزه‌ی حفظ و استقرار صلح و امنیت مورد بحث قرار می‌گیرد. در نهایت نتیجه‌گیری و پیشنهادات مطرح می‌گردد.

۲. پیشینه‌ی دادگاه‌های بین‌المللی کیفری: از بریساخ تا رم

به منظور شناخت نقش دادگاه‌های بین‌المللی کیفری در حوزه‌ی حفظ و استقرار صلح، لازم است تا تاریخچه این دادگاه‌ها بررسی شود. درحالی‌که دادگاه‌های رسیدگی‌کننده به جنایات جنگی همواره عمدتاً به مخاصمات مسلحانه مرتبط هستند، اما ارتباط آنها با صلح و امنیت بین‌المللی شاید مسأله جدیدی باشد. غالباً وقتی که پیشینه‌ی دادگاه‌های بین‌المللی کیفری مورد بحث قرار می‌گیرد، از روبه دادگاه‌های بین‌المللی نظامی نورمبرگ و توکیو نیز ناگزیر بحث به میان می‌آید. پیش از بحث در مورد این دادگاه‌ها، ذکر این نکته لازم است که اندیشه‌ی تشکیل یک دادگاه بین‌المللی به مدت‌ها پیش برمی‌گردد. محاکمه پیتروفون هاگنباخ در ۱۴۷۴ در شهر بریساخ (در قسمت علیای رودخانه‌ی راین) را می‌توان یکی از نخستین تلاش‌های جامعه‌ی بین‌المللی برای محاکمه‌ی قدرت دانست. امپراطوری اتریش دستور داد تا هاگنباخ محاکمه شود. به جای ارجاع پرونده به یک دادگاه عادی، یک دیوان اختصاصی مرکب از ۲۸ قاضی از دولت‌ها و شهرهایی که در این ائتلاف شرکت داشتند، تشکیل شد. امپراطور اتریش، در سمت خود به عنوان حاکم شهر بریساخ، رییس این دیوان



اختصاصی را منصوب کرد.^۱ در این دادگاه نماینده امپراطور اتریش، به عنوان شاکی، اعلام کرد که هاگنباخ قوانین خدا و انسان را زیر پا نهاده است. در نهایت، دادگاه متهم را مجرم شناخت و وی را از درجه شوالیه‌گری و مزایای مربوطه محروم کرد، زیرا وی مرتکب جرایمی شده بود که مکلف به پیشگیری از آنها بود. سرانجام، نیز هاگنباخ اعدام شد. (Edoardo Greppi, 1999, PP. 531-3) پس از آن می‌توان به معاهده‌ی صلح ورسای (۱۹۱۹) اشاره کرد. ماده ۲۲۷ این معاهده، مقرر می‌داشت که امپراطور آلمان، ویلهلم دوم، باید به منظور پاسخ‌گویی به اتهام «جرایم شنیع علیه اخلاق بین‌المللی و اعتبار مقدس معاهدات» توسط یک دادگاه بین‌المللی محاکمه شود. (عظیمی، محاکمات نورمبرگ، ۶ و ۷) اما از آنجایی که هلند متهم را تسلیم نکرد، لذا این محاکمه هرگز صورت نگرفت و ویلهلم دوم در هلند در ۱۹۴۱ درگذشت. (Tavernier, 1997, P. 605) در ۱۹۴۶ دادگاه‌های بین‌المللی نظامی نورمبرگ و توکیو تشکیل شدند. یکی از جنایات تحت صلاحیت این دادگاه‌ها، جنایات علیه صلح^۲ بود. دادگاه‌های بین‌المللی نظامی نورمبرگ و توکیو اصولی را ایجاد کردند که توسط مجمع عمومی به صورت یک قطعنامه، به عنوان اصول کلی حقوقی، بیان شده‌اند. این دو دادگاه برای نخستین بار در تاریخ مسؤلیت بین‌المللی کیفری فردی را به رسمیت شناختند. با وجود این، درحالی که دادگاه‌های نورمبرگ و توکیو به طور مسلم «بین‌المللی» بودند، اما اجتماع بین‌المللی در کل آنها را ایجاد نکرد. از همین رو، این دادگاه‌ها را «عدالت فاتحان» می‌نامند که توسط قدرت‌های پیروز در جنگ جهانی دوم، به ویژه ایالات متحده آمریکا، بر کشورهای محور تحمیل شدند. در حال این نکته را نباید نادیده گرفت که دادگاه‌های نورمبرگ و توکیو در «کمک به صلح، حقوق بشر... و ایجاد جهانی بدون جنگ» و یا با کم‌ترین جنگ‌ها نقش مهمی داشتند.

در مقابل، ادعا می‌شود دادگاه بین‌المللی کیفری برای یوگسلاوی سابق (از این پس دادگاه یوگسلاوی) و دادگاه بین‌المللی برای رواندا (از این پس دادگاه رواندا)، «عدالت قربانی» را اجرا

۱. نظر به وضعیت اروپا در آن زمان - که امپراطور مقدس رم از بین رفته بود و روابط میان موجودیت‌های مختلف آن به درستی از یک ماهیت بین‌المللی برخوردار بودند - می‌توان گفت که این دادگاه یک دادگاه بین‌المللی واقعی بود.

۲. جنایات علیه صلح، بالاترین عمل و اقدام غیرقانونی، علیه صلح و امنیت و مناسبات عادی بین‌المللی است، که ناگزیر بر ارزش‌ها و منافع و مصالح عمومی، ضرباتی هولناک وارد می‌آورد. در راس این گونه اقدامات غیرقانونی، جنگ تجاوزکارانه قرار دارد که در ذات خود شدیدترین و خطرناک‌ترین شیوه و استفاده از زور یا توسل به نیروی مسلحانه می‌باشد. (شریفی طراز کوهی، قواعد امره، ۲۲۷)

۳. جنایات علیه صلح در اساسنامه توکیو اندکی متفاوت است. دلیل آن این است که مخالفان در خاور دور از مدت‌ها قبل و بدون این که از طرف متخاصمین به طور رسمی اعلام جنگ گردیده باشد، شروع شده و ادامه داشت. (عظیمی، محاکمات نورمبرگ، ۲۷۰)

می‌کنند. (Watson, 2000, P. 179) به عبارت دیگر، براساس این ادعا، دادگاه‌های مزبور «قربانی-محور» می‌باشند. در واقع، نخستین دادگاهی که به موجب فصل هفتم منشور ملل متحد به عنوان ابزاری برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی تأسیس شده، دادگاه یوگسلاوی می‌باشد. ذکر این نکته لازم است که درحالی که دادستان‌های آمریکایی، انگلیسی، فرانسوی و روسی گروه‌های ملی دادستان‌های وقت نورمبرگ را تشکیل می‌دادند، مورد دادگاه یوگسلاوی «بیانگر این است که نخستین بار در تاریخ، یک دادسرای بین‌المللی وجود داشته است که به تحقیق در مورد جنایات جنگی [ونقض‌های شدید کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو و قوانین و عرف‌های جنگ] پرداخت» (Goldstone, 1997, P. 5).^۱ می‌توان گفت در مقایسه با دادگاه‌های یوگسلاوی و رواندا، دادگاه‌های نظامی نورمبرگ و توکیو نیز دادگاه‌های اختصاصی بودند، اما در گستره‌ی خود بسیار محدودتر بودند.

دادگاه‌های یوگسلاوی و رواندا همچنین از دیوان بین‌المللی کیفری نیز متفاوت هستند چرا که دیوان بین‌المللی^۲ دایمی است. دیوان محصول یک معاهده‌ی چند جانبه است و قدرت قاطعی علیه کشورها ندارد. دیوان در صورتی می‌تواند شخصی را تحت پیگرد قرار دهد که کشوری که در آن جنایات ارتکاب یافته طرف اساسنامه باشد، حتی اگر کشور متبوعش طرف آن نباشد. (اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری، ۱۹۹۸، ماده ۱۲) به همین دلیل است که آمریکا با اساسنامه رم مخالفت می‌کند. البته شورای امنیت نیز می‌تواند طی یک قطعنامه مبتنی بر فصل هفتم منشور، وضعیتی را که در آن یک یا چند جنایت تحت صلاحیت دیوان ارتکاب یافته‌است، به دیوان ارجاع دهد. با وجود این، دیوان نسبت به کشورهای غیر طرف هیچ اقتدار الزام‌آوری ندارد. حتی بعد از تأسیس، برخی از کشورها تا مدت زمانی خارج از صلاحیت دیوان خواهند بود.

دادگاه‌های یوگسلاوی و رواندا، در مقایسه با دیوان بین‌المللی کیفری، دارای ماهیت متفاوتی

۱. شارف معتقد است که نیروهای سازمان ملل متحد در بوسنی و هرزگوین به عنوان نیروی حافظ صلح عمل می‌کردند و نسبت به صرب‌ها تعصب به خرج می‌دادند. وی اعتبار برخی از قضات کشورهای مسلمان را زیر سؤال می‌برد (در رسیدگی اولیه از ۱۱ قاضی ۴ نفر مسلمان بودند) (Scharf, 1997, pp. 310-311) شایان ذکر است که اکثریت چشم‌گیری از پرسنل دادسرای دادگاه یوگسلاوی را کارمندان آمریکایی و بریتانیایی تشکیل می‌دادند. در مقابل، کار آرتول در ۱۹۹۵ استدلال کرد که فقدان کنترل مؤثر توسط اجتماع بین‌المللی بر این سرزمین، باعث ناتوانی دادگاه یوگسلاوی می‌شود. (Hochkammer, 1995, P. 122)
 ۲. در ۱۹۹۸ اساسنامه‌ی این دیوان در شهر رم (ایتالیا) مورد پذیرش قرار گرفت. اساسنامه در ۲۰۰۲ لازم‌الاجرا شد. از همان سال دیوان فعالیت خود را شروع کرد. تا کنون حدود ۱۰۷ کشور اساسنامه را تصویب کردند.

هستند. آنها دادگاه‌های دایمی نیستند؛ بلکه محاکم اختصاصی هستند که نسبت به جنایات ارتكابی در یک منطقه‌ی خاص صلاحیت (مکانی، زمانی و شخصی) دارند. با وجود این، از دیوان بین‌المللی کیفری قدرت‌مندتر هستند. شورای امنیت به موجب فصل هفتم منشور این دادگاه‌ها را تأسیس کرد و قدرت اجرای قهری شورای امنیت همواره پشتیبان فعالیت‌های آنها می‌باشد. از آن‌جاکه ضمانت اجرای احکام این دادگاه‌ها، تصمیمات شورای امنیت براساس فصل هفتم می‌باشند، می‌توان گفت از نظر تئوری هیچ کشور عضو ملل متحد نمی‌تواند این تصمیمات را به چالش بکشد. هر چند محاکم اختصاصی با جنایتکاران خاصی در یک منطقه سروکار دارند، اما تقریباً قدرت الزام‌آور جهانی را - که در شورای امنیت تبلور یافته است - اعمال می‌کنند. همکاری با دادگاه‌های یوگسلاوی و رواندا برای همه‌ی کشورهای جهان الزام‌آور است. (چندجانبه‌گرایی اجباری موردی) حتی اگر، برای نمونه، کشوری عضو سازمان ملل متحد نباشد، به موجب بند ۶ ماده‌ی ۲ منشور سازمان باید مراقبت نماید که اقدامات این کشور غیرعضو صلح و امنیت بین‌المللی را مختل ننماید.^۱

دلیل این که چرا فصل هفتم منشور و شورای امنیت ملل متحد تقریباً مقتدرانه می‌باشند را باید در ضرورت آتی اقدامات برای «صلح و امنیت بین‌المللی» پیدا کرد. حفظ صلح بین‌المللی، که به عنوان متعالی‌ترین و ضروری‌ترین هدف در منشور ملل متحد شناخته شده، امکان توسل به زور را برای شورای امنیت فراهم می‌سازد. دلیل این که چرا دادگاه‌های یوگسلاوی و رواندا چنین اقتدار جهانی اجباری را دارند، این است که آنها به منظور دستیابی به «صلح و امنیت بین‌المللی» تشکیل شده‌اند. به همین خاطر است که شورای امنیت وضعیت در سرزمین‌های یوگسلاوی سابق و رواندا را به ترتیب در ۱۹۹۳ و ۱۹۹۴ «تهدید علیه صلح و امنیت بین‌المللی» دانست و این دو دادگاه را تأسیس کرد به این امید که «تعقیب اشخاص مسؤول موارد نقض شدید حقوق بین‌الملل بشردوستانه در اعاده و حفظ صلح و امنیت بین‌المللی» در یوگسلاوی سابق و «در خصوص روند سازش ملی و اعاده و حفظ صلح» در رواندا نقش داشته باشد. (UN, 1993; UN 1994) بنابراین،

۱. برای نمونه در مورد دادگاه یوگسلاوی، شورای امنیت تصمیم گرفت که «همه‌ی کشورها باید به طور کامل با دادگاه بین‌المللی و ارکان آن طبق این قطعنامه و اساسنامه‌ی دادگاه بین‌المللی همکاری نمایند و در نتیجه همه‌ی کشورها باید هر گونه اقدام لازمی را به منظور اجرای مقررات این قطعنامه و اساسنامه، از جمله تعهد کشورها به اجرای درخواست مساعدت یا احکامی که شعب بدوی به موجب ماده‌ی ۲۹ صادر می‌کنند، با رعایت قوانین داخلی خود اتخاذ نمایند». (United Nations, 1993, and United Nations, 1994)



به نظر می‌رسد که این دو دادگاه اختصاصی در حوزه‌ی عملیات‌های صلح بین‌المللی در حال جریان، مستقر شدند. این امر در خصوص دادگاه‌های نظامی بعد از جنگ جهانی دوم موضوعیت نداشت.^۱ دیوان بین‌المللی کیفری به نظر می‌رسد که نسبت به دادگاه‌های اختصاصی یک رکن واقعاً قضایی باشد به این معنا که به طور صریح با «صلح» پیوندی ندارد. با وجود این، اختیارات مهم شورای امنیت مقرر در اساسنامه‌ی دیوان مبنی بر شروع تحقیقات و تعلیق آنها حاکی از آن است که شورا می‌تواند دیوان را به عنوان وسیله‌ای برای عملیات‌های صلح و به عنوان جایگزینی برای دادگاه‌های اختصاصی به کار ببرد. (اساسنامه‌ی رم، ۱۹۹۸، مواد ۱۳ و ۱۶) همچنین در مقدمه‌ی اساسنامه نیز به تصمیم دیوان بر تضمین احترام دایم به اجرای عدالت بین‌المللی اشاره شده است. شاید بتوان گفت دیوان در مواردی هم که به عنوان ابزاری برای حفظ و استقرار صلح به کار گرفته می‌شود، باید این نکته را مد نظر داشته باشد که تا حد امکان به اجرای عدالت بین‌المللی لطمه‌ای وارد نشود. بنابراین، وقتی دیوان بین‌المللی کیفری تا حدی با مسأله‌ی صلح در مناطق جنگ زده وارد عمل می‌شود، به عنوان یک رکن اجرایی قهری فصل هفتم، همانند دادگاه‌های اختصاصی، عمل می‌کند. گرایش «مداخله‌گرایی نوین» بعد از جنگ سرد - که می‌توان از آن به «مداخله قضایی» نام برد - بیانگر آن است که بخشی از عملکرد دیوان با مسأله‌ی حفظ و اعاده‌ی صلح پیوند دارد.

۳. فلسفه‌ی تشکیل دادگاه‌های بین‌المللی کیفری: حفظ صلح یا اجرای عدالت؟

در مورد ماهیت، دست‌آوردها و مسایل مربوط به دادگاه‌های بین‌المللی کیفری مطالعات زیادی صورت گرفته است. دادگاه‌های یوگسلاوی و رواندا با تصریح به اختیار شورای امنیت برای تشکیل دادگاه‌های اختصاصی، اجرای قواعد مندرج در ماده‌ی ۳ مشترک کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو ۱۹۴۹ در مورد جنگ‌های داخلی، شناسایی تجاوز به عنف به عنوان جنایت نسل‌زدایی و غیره تحولات عمده‌ای را در حوزه‌های مختلف حقوق بین‌الملل ایجاد کرده‌اند. فلسفه‌ی غایی دادگاه‌های اختصاصی، نقش آنها در حفظ صلح در یوگسلاوی سابق و روانداست، اما این دلیل وجودی آنها گاهی مورد

۱. با وجود این، می‌توان ادعا کرد که اشغال ژاپن و آلمان توسط متحدین نوعی صلح‌سازی بود و دادگاه‌های نظامی به عنوان بخشی از این تلاش فعالیت می‌کردند.

توافق همگان قرار ندارد. دادگاه‌های اختصاصی در وهله‌ی نخست ارکان قضایی هستند و عدالت را دنبال می‌کنند. از آن‌جا که این‌ها با عدالت بیشتر سروکار دارند تا صلح، لذا کارکرد آنها در «صلح و امنیت بین‌المللی» می‌تواند با نیازهای صرفاً قضایی برخورد پیدا کند. این نگرانی نیز وجود دارد که همین امر در مورد دیوان بین‌المللی کیفری نیز اتفاق بیافتد.^۱

ماهیت مبهم دادگاه‌های اختصاصی حاکی از مسایل عمیق فلسفی مربوط به رابطه‌ی بین صلح و عدالت است. آیا عدالت واقعاً در پیش‌برد صلح نقش دارد؟ آیا باید صلح ناعادلانه را در مناطق جنگ‌زده نپذیریم؟ آیا ایده‌ی هماهنگی طبیعی صلح و عدالت، فرض بی‌اساس و حتی خطرناکی در روابط بین‌المللی نیست؟ شاید بتوان گفت درخصوص محاکم اختصاصی و همچنین دیوان بین‌المللی کیفری از حیث رابطه‌ی بین صلح و عدالت سه نظریه وجود داشته باشد. این سه نظریه‌رامی‌توان نظریه‌ی «هماهنگی» (یا برتری عدالت بر صلح) (harmonious)، نظریه‌ی «رقیب» (یا برتری صلح بر عدالت) (adversarial) و نظریه‌ی «مشروط» (یا نظریه‌ی میانه) (conditional) نامید. در ادامه به بررسی این سه نظریه پرداخته می‌شود.

۳-۱. نظریه‌ی هماهنگی (یا برتری عدالت بر صلح)

یکی از نظریه‌های مطرح شده در خصوص رابطه‌ی بین صلح و عدالت، نظریه‌ی هماهنگی می‌باشد. براساس این نظریه، برتری و اولویت باید به عدالت داده شود. یاب‌ه‌طور دقیق‌تر، ما نباید عدالت را چیزی در مقابل صلح تلقی کنیم؛ بر عکس ما باید رابطه‌ی قوی میان آنها را کشف کنیم. این دیدگاه «هماهنگی» صلح و عدالت است. حقوق‌دانان معمولاً به این دیدگاه گرایش دارند که «نخست عدالت، سپس صلح» نخستین دادستان محاکم اختصاصی، ریچارد گلدستون، از تردیدهای سیاسی راجع به محاکم بین‌المللی کیفری کاملاً آگاه بود. وی خاطرنشان ساخت که «ما رویکرد سیاسی را ترسیم کرده‌ایم که براساس آن صلح مهم‌تر است و باید به آن دست یازید [حتی] اگر به بهای قربانی کردن عدالت لازم باشد، و از سوی دیگر، دیدگاهی را از ناحیه‌ی قربانی داشتیم. به

۱. برای نمونه، می‌توان به قضیه‌ی اوگانادا و وضعیت سودان اشاره کرد

نظر من، این قربانی است که بسیار از انصاف دور افتاده است و به حساب نمی‌آید». وی به شدت قصور نیروی اجرایی در بوسنی را به خاطر نداشتن سیاستی برای دست‌گیری جنایتکاران جنگی مورد انتقاد قرارداد و گفت «این وظیفه‌ی آنهاست که به دست‌گیری اقدام نمایند.» (Goldstone, 1997, pp. 7-8) این دادستان مفهوم صلح را، که مورد نظر نیروی اجرایی در بوسنی یا رهبران سیاسی غرب است، به شدت رد کرد و از رویکرد «برتری عدالت (یا نخست عدالت)» حمایت کرد. البته، منظور وی این نیست که صلح هیچ ارزشی ندارد. اما وی بر رابطه‌ی مستقیم بین صلح و عدالت تأکید می‌کند و اذعان می‌دارد که «عدالت می‌تواند ابزار مفیدی برای حفظ صلح یا ایجاد صلح باشد.» (Goldstone, 1996, p. 501)

به نظر وی، برقراری عدالت بدون هیچ صلح دیرپایی وجود نخواهد داشت. وی خاطر نشان می‌سازد که عدالت به استحکام صلح کمک خواهد کرد چرا که کارکرد عدالت افشای حقیقت با اجتناب از تحمیل مجرمیت جمعی، تأیید رسمی و علنی قربانیان، ثبت دقیق و صادقانه‌ی تاریخ، پیش‌گیری از رفتار کیفری با اجرای عدالت کیفری کارآمد و افشای یک الگوی سازمان یافته موارد نقض فاحش حقوق بشر می‌باشد.

(Goldstone, 1996, PP. 488-490; Akhavan, 1998, PP. 737-816.; Akhavan, 2001, pp. 7. 31.)

۲-۳. دیدگاه رقابتی (یا برتری صلح بر عدالت)

«دیدگاه رقابتی»، چنین رابطه‌ی مثبتی بین صلح و عدالت را- که مدنظر طرف‌داران نظریه‌ی اول می‌باشد- قبول ندارد. برتری سیاست بر حقوق شاید این نظریه را بیشتر تشریح نماید. بدون شک، هرگاه تعقیب کیفری بدون ملاحظه‌ی واقعیت‌های سیاسی انجام شود، جستجوی عدالت می‌تواند مانع از بازسازی دموکراتیک در ملت‌های جنگ زده شود. بنابراین، در بازسازی جوامع جنگ زده، باید تلاش کرد تا حد امکان میان صلح و عدالت تعادل برقرار شود. در عین حال، این نکته را نیز نباید فراموش کرد که نیاز به برقراری و ایجاد صلح می‌تواند گاهی بر اجرای عدالت مقدم باشد و آن در زمانی است که صلح به بی‌رحمی و تحقیر پایان می‌دهد؛ در صورتی که صلح مبتنی بر یک مصالحه و سازش فاسد باشد، دیگر نمی‌توان آن را بر عدالت ترجیح داد. سازش یا



مصالحه‌ی فاسد عبارت است از «توافقی که نظام سیاسی مبتنی بر تحقیر و بی‌رحمی سازمان‌یافته را به عنوان ویژگی دایم آن ایجاد یا حفظ می‌نماید». بی‌رحمی الگوی رفتاری است که عامدانه درد و رنج ایجاد می‌کند. تحقیر را می‌توان به معنای «غیرانسان تلقی کردن دیگران» دانست.^۱

۳-۳- دیدگاه مشروط (میان)

این دیدگاه، در واقع، حد وسط میان دو دیدگاه پیشین است. آن چه که دیدگاه «مشروط» نامیده می‌شود توسعه‌ی بیشتر دادگاه‌های بین‌المللی را تعقیب می‌نماید، اما در عین حال نسبت به اجرای نادرست مشروعیت که ملاحظات سیاسی را نادیده می‌گیرد، هشدار می‌دهد. در این نحله، متغیرهای زیادی وجود دارد، زیرا موضوع مهم این است که چگونه عوامل سیاسی را مورد توجه قرار می‌دهیم. اما جالب‌ترین مورد را می‌توان در مورد داوید شافر، نماینده سابق آمریکا، بیان کرد. وی به شدت از دو دادگاه اختصاصی و تأسیس یک دیوان بین‌المللی کیفری حمایت کرد، اما در نهایت با اساسنامه‌ی رم مخالفت نمود. در حال حاضر وی بیشتر به مخالفت شدیدش با اساسنامه‌ی رم در کنفرانس دیوان بین‌المللی کیفری در ۱۹۹۸ شهرت دارد. با وجود این، وی در مقاله‌ی خود، که در ۱۹۹۶ منتشر شد، از یک دیوان بین‌المللی کیفری قدرتمند حمایت کرد. وی شورای امنیت را به شدت تحریک می‌کرد تا برای تقویت یک دیوان بین‌المللی کیفری دیگر، غیر از دو دادگاه اختصاصی، تلاش نماید. شافر معتقد بود که «دادگاه‌های جنایات جنگی اختصاصی و پیشنهاد یک دیوان دایمی بین‌المللی کیفری گام‌های مهمی در جهت ظرفیت‌سازی برای مداخله‌ی قضایی بین‌المللی است.» (Scheffer, 1996, P.51; Tocker, 1994, PP.527-559; Kerr, 2000, PP. 17-26).

حال این پرسش مطرح می‌شود که چرا همین فرد در ۱۹۹۸ به اساسنامه‌ی رم رأی منفی داد؟ وی بیهوده بر اختیار انحصاری شورای امنیت در شروع تحقیقات اصرار می‌نمود. وی ضمن نگرانی از این که «مقامات ارشد آمریکا، فرماندهان و سربازان تحت تحقیقات و حتی پیگرد بین‌المللی قرار می‌گیرند»، در آخرین لحظه‌ی کنفرانس، اصلاحیه‌ای را پیشنهاد کرد که هم پذیرش کشور ملی و

¹ Margalit, Avishai (2005), "Can Peace Trump Justice? Philosopher Considers the Morality of Compromise", Stanford Report, May 11, available at: <http://www.tannerlectures.utah.edu/> (last visited 04/05/2009)

هم کشور متبوع متهم را برای اعمال صلاحیت دیوان لازم می‌دانست. پیشنهاد وی با ۱۱۳ رأی مخالف، ۱۷ رأی موافق و ۲۵ رأی ممتنع رد شد. (Weschler, 2000, p. 107) بعدها شافر اساسنامه‌ی رم را مورد انتقاد قرار داد و بیان داشت که دیوان بین‌المللی کیفری باید قادر باشد خودکامه‌گان را تحت پی‌گرد قرار دهد، «در حالی که در عین حال کشورها را از آرایه‌ی تلاش‌هایی برای کمک به حمایت از صلح و امنیت بین‌المللی باز ندارد». (Scheffer, 2000, p. 116)

بنابراین، می‌توان گفت این سه‌دیدگاه بیانگر مخالفت بین رویکردهای حقوق محور و سیاست محور یا رویکردهای ایده‌آلیست و واقع‌گرا و همچنین حاکی از روش‌های درک صلح و عدالت، به عنوان ارزش، در جامعه‌ی بین‌المللی می‌باشند. نظریه‌ی میانه گاهی نیز نظریه‌ی گروسیوسی یا عقل‌گرایی نامیده می‌شود که ضرورت سیاست زور (power politics) را در میان کشورها می‌پذیرد، اما در عین حال مجموعه‌ای از قواعد و هنجارها را مشخص می‌سازد که کشورها و دیگر بازی‌گران جامعه‌ی بین‌المللی را ملزم می‌سازند. طرفداران گروسیوس بر ضرورت رقابت‌های مبتنی بر زور بیش از حد تأکید نمی‌کنند، اما هرگز هم به‌طور کامل عدالت جهانی را ترویج نمی‌نمایند. این رویکرد در پی حفظ ارزش‌ها و اصول بنیادین جامعه‌ی بین‌المللی است و آنها را به منظور تحکیم ارکان هنجاری جامعه‌ی بین‌المللی حفظ می‌کند. با وجود این، طرفداران این نظریه با احتیاط خاصی عمل می‌نمایند تا نظم سیاسی به خطر نیفتد. حمایت «مشروط» از دادگاه‌های بین‌المللی تا حد زیادی در این مقوله قرار می‌گیرد. غیر قابل انکار است که اجرای عدالت در جهت رسیدن به یک دنیای مطلوب‌تر است. در عین حال، جامعه‌ی بین‌المللی کشورها نمی‌خواهد هم‌گام با توسعه‌ی عدالت بین‌المللی کیفری گام بردارد. رویکرد مشروط گروسیوسی را می‌توان در این عبارت خلاصه کرد: عدالت را انجام دهیم، اما تنها به تدریج و با احتیاط.

منصفانه است بگوییم که مسیر اصلی جامعه‌ی بین‌المللی کم و بیش نظریه‌ی گروسیوسی را در پیش می‌گیرد. این رویکرد از اجرای حاکمیت بین‌المللی قانون با ایجاد دادگاه‌های بین‌المللی حمایت می‌کند. بر اساس این رویکرد حاکمیت قانون روند صلح را ارتقاء می‌بخشد. بدون تردید، حاکمیت قانون نمادی از نظریه تحقق دو هدف است: پیش‌برد ارزش‌های جهانی و حفظ نظم با ثبات. مفهوم حاکمیت قانون هیچ رویکرد انقلابی نسبت به نظم بین‌المللی ندارد، زیرا قصد آن



حفظ نظم با توسل به قواعد و اصول مسلم است. هدف حاکمیت قانون پیش برد تدریجی قوانین و اصول در سطح جهانی است. طرفداران نظم موجود بین‌المللی با دادگاه‌های بین‌المللی همکاری می‌کنند مادام که آنها اصول و قواعد بین‌المللی را پیش می‌برند. این امید وجود دارد که تحقق حاکمیت قانون می‌تواند در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی نقش کلیدی داشته باشد. با وجود این، وقتی که دادگاه‌های بین‌المللی بخواهند خود نظم را تهدید نمایند، باید بسیار با احتیاط و حتی رقیب‌گونه باشند. بدون تردید حاکمیت قانون راهبردهایی را برای ایجاد صلح به همراه دارد. بنابراین، آن چه می‌تواند ما را به یک صلح پای‌دار برساند، «حاکمیت قانون» است. از طریق حاکمیت قانون، هم عدالت اجرا می‌شود و هم صلح پایدار به دست می‌آید.

۴- رابطه‌ی عدالت کیفری و حفظ صلح و امنیت

شورای امنیت دادگاه یوگسلاوی را به‌عنوان جایگزینی برای اعمال صلاحیت دادگاه‌های ملی تشکیل داد و برتری را به این دادگاه داد. بنابراین «در هر مرحله‌ای از رسیدگی، دادگاه می‌تواند به‌طور رسمی از محاکم ملی درخواست نماید تا طبق اساسنامه‌ی دادگاه و آیین رسیدگی و ادله دادگاه، رسیدگی را به این دادگاه واگذار نمایند.» (اساسنامه دادگاه یوگسلاوی، ۱۹۹۳، بند ۲ ماده ۹) معهذاً، به نظر نمی‌رسد اصولاً دلیلی وجود داشته باشد که شورای امنیت، اگر قایل به این باشد که تشکیل یک ابزار قضایی برای اجرای مؤثر کارکردهایش در خصوص صلح و امنیت ضروری است، نباید چنین ابزاری را تشکیل دهد.^۱ (Greenwood, 1997, P. 104).

این واقعیت که دادگاه یوگسلاوی به وسیله‌ی قطعنامه‌ی فصل هفتم تشکیل شد به این معناست که این دادگاه به منظور کمک به حفظ صلح و امنیت بین‌المللی با اجرای عدالت کیفری تشکیل شد، نه به خاطر این که اجرای عدالت به خودی خود یک هدف بود. در واقع، همان‌گونه که رأی صلاحیتی دادگاه در قضیه‌ی تادیج مشخص می‌کند، این ویژگی دادگاه برای مشروعیتش بسیار اساسی است، زیرا اختیارات شورای امنیت به موجب فصل هفتم منشور تنها به منظور اعاده و

۱. در مورد ابرادات حقوقی به‌اختیار شورای امنیت برای تشکیل دادگاه و رد این انتقادات، به‌طور کلی بنگرید به: هییت‌الله نژندی منش (۱۳۸۴)، حمایت از اموال فرهنگی در مختصات مسلحانه: با تأکید بر قضیه‌ی یوگسلاوی سابق، پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد، رشته‌ی حقوق بین‌الملل، دانشگاه علامه طباطبایی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی.

حفظ صلح و امنیت بین‌المللی هستند. همان‌گونه که یکی از مفسرین گفته‌است، تفویض اختیار تشکیل دادگاه به شورای امنیت «منجر به این شد تا ضروریات حفظ صلح بر ضروریات حقوق و عدالت برتری داده شود».^۱ (Tavernier, 1997, P. 611)

در برخی ابعاد، این موضوع ممکن است مهم نباشد. از تصمیم شعبه‌ی تجدیدنظر در قضیه‌ی تادیج (رأی صلاحیتی) چنین بر می‌آید که دادگاه استقلال خود را در مقابل هرگونه تلاش شورای امنیت در موارد خاص حفظ می‌کند و این دیدگاه را رد می‌کند که درست در اختیار شورای امنیت است.^۱ در حقیقت، شورای امنیت تا کنون هیچ تمایلی به مداخله در کار دادگاه نشان نداده است. می‌توان استدلال کرد که اگر صلح و امنیت بایستی در یوگسلاوی سابق اعاده می‌شدند، آنگاه توجیهی برای دادگاه وجود نداشت. با وجود این، استدلال مزبور این واقعیت را نادیده می‌گیرد که کار دادگاه هنوز می‌تواند برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی در یوگسلاوی سابق لازم باشد، یا، دست کم، شورای امنیت می‌تواند به‌طور مشروع این دیدگاه را بپذیرد. افزون بر آن، برای ارزیابی نقش دادگاه در دستیابی به اهداف فصل هفتم منشور، لازم است تا نه تنها به وضعیت یوگسلاوی سابق، بلکه همچنین اثر احتمالی دادگاه بر ملاحظات گسترده‌تر صلح و امنیت مرتبط با دیگر مختصات نیز پرداخته شود.

معهدا، به‌نظر می‌رسد که شورای امنیت می‌تواند تصمیم بگیرد که دیگر دادگاه به خاطر هدفی که برای آن تشکیل شده، فعالیت نکند، یا این که حفظ صلح و امنیت با پایان دادن به کار دادگاه بهتر تحقق پیدا می‌کند.^۲ حتی اگر نظر شعبه‌ی تجدیدنظر در رأی صلاحیتی تادیج را بپذیریم که اختیارات شورای امنیت به موجب فصل هفتم نامحدود نیستند، شعبه معتقد بود که این اختیارات و میزان صلاح دید شورا- بسیار گسترده هستند؛ نتیجه این است که، همان‌گونه که شعبه تجدید نظر در رأی صلاحیتی تادیج بیان کرد، انحلال دادگاه قبل از تکمیل کارش در چارچوب اختیارات شورای امنیت خواهد بود.^۳ افزون بر آن، در یک سند مهم و بنیادین حقوق بین‌الملل کیفری رابطه‌ی

^۱ ILR 105 (1997), 459- 460, paras 16-18.

گزارش دبیرکل که در بردارنده‌ی قطعنامه‌ی ۸۲۷ شورای امنیت (اساسنامه‌ی دادگاه یوگسلاوی)، می‌باشد، بیان می‌دارد که دادگاه «تابع اقتدار یا کنترل شورای امنیت در خصوص اجرای کارکردهای قضایی خود نمی‌باشد» (Doc. S/25704. Para. 28).

^۲ این امکان به‌طور صریح در گزارش دبیرکل، بند ۲۸، پیش‌بینی شد.

^۳ ILR 105 (1997), P. 434, para. 20.

میان جنایات، صلح، امنیت و رفاه به‌طور شفاف و صریح بیان شده است. براساس دیباچه این سند «جنایات شدید صلح، امنیت و رفاه دنیا را تهدید می‌کند.» (اساسنامه دیوان بین‌الملل کیفری، ۱۹۹۸، دیباچه، بند ۳) به علاوه تلاش محاکم بین‌المللی کیفری برای محاکمه و مجازات مرتکبان جنایات بین‌المللی باعث می‌شود تا بی‌کیفری پایان داده شود و از این طریق به پیشگیری از چنین جنایاتی کمک شود به‌طور منطقی نتیجه‌ی این وضعیت برقراری صلح و آرامش خواهد بود.

۵- راهبرد دادگاه‌های بین‌المللی کیفری: مداخله‌ی قضایی

علی‌رغم تشکیل دادگاه‌های اختصاصی توسط شورای امنیت به‌منظور حفظ «صلح و امنیت بین‌المللی»، راهبردهای صلح‌سازی (peace-building) به‌طور صریح در مورد آنها بیان نشده‌است. اما به‌طور مسلم این نکته واضح است که این محاکم با انجام وظایف خود به حفظ صلح و امنیت بین‌المللی کمک می‌کنند. محاکم مزبور نقش خود را در این زمینه از طریق «مداخله قضایی» انجام می‌دهند. در این قسمت ابعاد مثبت و منفی مداخله قضایی مورد بحث قرار می‌گیرد. اما پیش از آن لازم است تا مقایسه کوتاهی بین دادگاه‌های بین‌المللی کیفری و کمیسیون‌های حقیقت‌یاب به‌عمل آید.

۵-۱- مقایسه‌ی دادگاه‌های بین‌المللی کیفری و کمیسیون‌های حقیقت‌یاب

پیش از بررسی راهبردهای محاکم بین‌المللی، لازم است تا تفاوت بین دادگاه‌های بین‌المللی و «کمیسیون‌های حقیقت‌یاب» به‌منظور تعیین ضرورت بین‌المللی محاکم کیفری مورد بحث قرار گیرد. کمیسیون‌های حقیقت‌یاب در حقوق بین‌الملل در موارد متعددی پیش‌بینی شده‌است. از جمله می‌توان به کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو اشاره کرد. «در خصوص تحقیق در مورد موضوعاتی که ادعا شده منجر به نقض مهم و جدی یا نقض عادی کنوانسیون‌های ژنو و پروتکل‌های الحاقی می‌شوند، طرف‌های متعاقد در هر زمانی می‌توانند به کمیسیون دایمی حقیقت‌یاب بین‌المللی، که



در سال ۱۹۹۱ بر اساس ماده ۹۰ پروتکل اول تشکیل شده است، مراجعه کنند.» (نژندی منش، حل و فصل مسالمت آمیز، ۵۲)^۱

نکته مهم این است که کمیسیون حقیقت‌یاب و سازش هرچند در خصوص حل و فصل اختلافات بین‌المللی پیش‌بینی شده است،^۲ اما منعی برای استفاده از آنها در حل و فصل اختلافات داخلی، به ویژه در کشورهای جنگ زده، وجود ندارد. واقعیت آن است که کمیسیون حقیقت‌یاب و سازش که در آفریقای جنوبی و اسلاف مشابه آن در آرژانتین، شیلی، السالوادور، هندوراس، هائیتی، و گواتمالا مورد استفاده قرار گرفت، ارکان قضایی در معنای خاص کلمه نیستند. این کمیسیون‌ها مجرمان را تحت پیگرد یا محاکمه قرار نمی‌دهند، اما به منظور دستیابی به سازش ملی پرده از «حقایق» بر می‌دارند. نکته‌ی جالب آن است که همه‌ی کشورهای که کمیسیون‌های تحقیق در آمریکای لاتین ایجاد کرده‌اند، متأثر از مذهب کاتولیک بودند. طبیعی است پذیرفته شود که کمیسیون‌های حقیقت‌یاب بر طبق ارزش‌های کاتولیک از قبیل اعتراف و عفو شکل می‌گیرند. کمیسیون حقیقت‌یاب و سازش در آفریقای جنوبی به نظر می‌رسد که خاستگاه مشابهی داشته‌است، زیرا هدف آن پرده برداشتن از فجایعی بود که در دوران آپارتاید صورت گرفته، اما هرگز به مجازات یا پرداخت غرامت اقدام نکرد. هدف اصلی کمیسیون حقیقت‌یاب «سازش ملی» است. به منظور تسهیل روند سازش، این کمیسیون‌ها جنایات مخفی را علنی می‌سازند. فلسفه‌ی این تلاش‌ها این است که کشف حقیقت، نه مجازات، به سازش کمک می‌کند. مجرمان باید پشیمان شوند و قربانیان باید به بخشودن آنها به منظور تأسیس یک جامعه‌ی جدید باهم تشویق شوند. این یک گفت‌وگو معنوی بین مجرمان و قربانیان برای احیای جامعه‌ی ازهم گسیخته است. کسانی که بیرون از این جامعه هستند نقشی جز حمایت از تلاش‌های معنوی در جهت سازش در پشت پرده ندارند. همچنین طرف ثالث به عنوان میانجی‌گر باید عضو همان جامعه باشد. طرفین و اعضای مخاصمه باید کمیسیون‌های تحقیق را به منظور سازش ملی سازماندهی نمایند.

۱. در مورد این کمیسیون بنگرید به:

E. Kussbach "The International Humanitarian Fact ...", 43 ICLQ (1994), pp. 177- 78.

۲. در این خصوص به طور کلی بنگرید به: محمدعلی صلح چی و هیبت الله نژندی منش، حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی،

تهران، نشر میزان، ۱۳۸۷، صص ۱۱۳-۱۰۵.

در مقابل، دادگاه یوگسلاوی و دادگاه رواندا شکلی از مداخله‌ی بازیگران بیرونی در امور داخلی مناطق جنگ‌زده می‌باشند. (Tocker, 1994, PP. 527-529; Scheffer, 1996, PP. 34-51; Kerr, 2000, PP. 17-26). به‌طور مسلم، چنین مداخله‌ای مصداق مداخله نظامی نیست، اما ماهیتاً نوعی مداخله‌ی جبارانه است، که واجد شرط مداخله می‌باشد.^۱ این نوع مداخله، «مداخله‌ی بشردوستانه» نیست که هدفش توقف خشونت یا نجات قربانیان مخاصمه به‌طور مستقیم باشد. با وجود این، هدف کلی این دادگاه‌ها با دیگر اشکال مداخله‌ی بشردوستانه در خصوص نگرانی بشردوستانه در رابطه با قربانیان مناطق جنگ‌زده هم پوشانی دارد. رابطه‌ی دادگاه یوگسلاوی با نیروهای حافظ صلح در بوسنی و هرزه‌گوین در خلال جنگ بوسنی حاکی از پیوند اساسی ارکان قضایی با نیروهای نظامی است.^۲ افزون بر آن، بدون تردید، دادگاه‌ها در اجرای کارآمد کارکرد قضایی خود نیازمند بازوی نظامی قوی، از جمله برای دستگیری متهمان و اجرای احکام، می‌باشند.

یکی از اهداف مشخص شده‌ی دادگاه رواندا سازش ملی است. شایان ذکر است که دادگاه رواندا نخستین دادگاه بین‌المللی است که در طول تاریخ برای سازش ملی تشکیل شده است. در عین حال، شورای امنیت به‌طور صریح رابطه‌ی واقعی بین صلح بین‌المللی و سازش ملی را از طریق چنین محکمه‌ی اجباری مورد توجه قرار نداد.^۳ پرسش‌های مرتبط با این بحث توسط نماینده‌ی رواندا در شورای امنیت هنگامی که به قطعنامه‌ی ۹۵۵ برای تأسیس دادگاه رواندا رأی مخالف می‌داد، مطرح شد.^۴ اگر رویکرد کمیسیون‌های حقیقت‌یابی داخلی است، اما رویکرد دادگاه‌های یوگسلاوی و رواندا بیرونی و مداخله‌گرآیانه است. گلدستون کمیسیون حقیقت‌یاب و سازش را مورد تمجید قرار می‌دهد و اقدامات مشابهی را که در عرصه‌ی بین‌المللی باید صورت بگیرند،

۱. بر اساس تعریف سنتی اوپنهایم، «مداخله عبارت است از دخالت جبارانه یک دولت در امور دولت دیگر به منظور حفظ یا تغییر شرایط عینی» (Oppenheim, 1905, 181) از نظر هادلی بال، مداخله عبارت است از «دخالت جبارانه یا قهری، به وسیله یک طرف یا طرف‌های بیرونی، در حوزه‌های صلاحیتی یک کشور حاکم، یا به طور گسترده‌تر یک اجتماع مستقل سیاسی» (Bull, 1984, 1).

۲. با وجود این، شایان ذکر است که نیروهای مزبور، از ۱۹۹۷، ۲۰ جنایت‌کار جنگی را دست‌گیر کردند.

۳. در هنگام بحث در مورد تشکیل دادگاه یوگسلاوی در شورای امنیت، نماینده‌ی جمهوری چک این دیدگاه را بیان کرد که «به ندرت این دادگاه به عنوان ابزاری برای سازش تعیین می‌شود.... سازش فرایند بسیار پیچیده‌ای است». (به نقل از Howland and Calathes, 1998, P. 144)

۴. ورندا ایده‌ی تشکیل یک دادگاه بین‌المللی برای تعقیب جنایت‌کاران نسل‌زدایی در ۱۹۹۴ را پیشنهاد و از آن حمایت کرد. با وجود این، از جمله در مورد مقر و ترکیب قضاات دادگاه یوگسلاوی راضی نبود. (Akhavan, 1996, P. 506-7).

انتظار دارد. (Goldstone, 1996, PP. 492- 496) با وجود این، بر خلاف چنین دیدگاه کانتی،^۱ بین دادگاه‌های بین‌المللی کیفری و دادگاه‌های داخلی تمایز اساسی باید قایل شد. اصولاً فرض بر این است که تلاش‌های ملی سازش ملی را تسهیل می‌نمایند، اما چنین فرضی در مورد مداخلات بین‌المللی وجود ندارد.

به نظر می‌رسد که اثر سازش ملی توسط یک دادگاه بین‌المللی بسیار محدود است. اگر نیازی به دادگاه‌های بین‌المللی است، به این خاطر است که دادگاه‌های ملی نمی‌توانند کارکرد مناسب خود را ایفا نمایند یا دادگاه‌های بین‌المللی مأموریتی را دارند که دادگاه‌های داخلی آن را انجام نمی‌دهند. دادگاه‌های بین‌المللی درجایی و در زمانی عمل می‌کنند که دادگاه‌های ملی نمی‌توانند به درستی کار کنند. به عبارت دیگر، توجیه مداخله‌ی قضایی این است که معمولاً هیچ نظام قضایی مناسبی وجود ندارد یا به‌طور کافی ارکان مشروع در جوامع جنگ زده وجود ندارد.^۲ در یوگسلاوی سابق و رواندا، دولت و مرتکبین مخالفان نظامی بودند. همین امر در مورد دادگاه‌های اختصاصی بین‌المللی در سیرالئون، کامبوج و تیمور شرقی نیز صادق است.

تفاوت اصلی بین دادگاه‌های بین‌المللی و کمیسیون‌های حقیقت‌یاب این است که کمیسیون‌ها از اعمال مجازات به‌منظور سازش خودداری می‌کنند و این خود حاکی از راهبرد مجازات یا کیفر خواست برای دادگاه‌های بین‌المللی کیفری است. البته، دادگاه‌های ملی عادی می‌توانند حکم صادر نمایند، اما وقتی که این احکام به جنایات بین طرف‌های درگیر جنگ مربوط می‌شوند، اثر پی‌گیری محدود است. کارکرد صدور کیفرخواست‌های معتبر بین‌المللی در مورد شخصیت‌های عمده‌ی سیاسی، حتی وقتی که موفقیت اندکی برای دستگیری آنها وجود دارد، راهبرد مهمی برای عملیات صلح

^۱ از نظر طرفداران کانت، عدالت مسیر محکمی برای صلح است، زیرا نظم جهانی ناعادلانه، بی‌ثبات خواهد بود. به‌طور کلی بر اساس نظریه‌ی این گروه، صلح دائمی تنها میان جوامع مردم‌سالار به‌خوبی تامین می‌شود. به عبارت ساده‌تر، طرفداران کانت از دیدگاه «هماهنگی» صلح و عدالت دوری می‌جویند.

^۲ فونمی اولونیساکین خاطر نشان می‌سازد که بحث بین دوآلیست‌ها و طبیعت‌گراها در مورد اعتبار فرایند قضایی بین‌المللی «تقریباً موضوعیت خود را از دست داده است، به این خاطر که در بسیاری از جنگ‌های داخلی آفریقا، در زمان‌های مختلف، هیچ قدرت مرکزی شناخته شده‌ای وجود نداشته است، وضعیتی که به عنوان وضعیت شکست خورده تلقی شده است. از این رو، بحث در مورد این که آیا دولت یا اجتماع بین‌المللی اقتدار قانونی برای محاکمه جنایتکاران جنگی در این مخاصمات را دارد یا نه، تقریباً تلاش بی‌بهره‌ای است». (Funmi Olonisakin, 1997, P. 830)

است. مداخله‌ی قضایی با تحت پیگرد قراردادان رهبران جنگی و زمینه‌سازی برای دستگیری و بازداشت آنها به عنوان یک رکن صلح‌بان ایفای نقش می‌نماید. حتی وقتی که این مداخله به بازداشت مرتکبین تحت تعقیب منجر نشود، کیفرخواست‌ها از حیث نظری عامل بازدارنده‌ای برای فجایع بعدی می‌باشند. همچنین می‌توانند به‌عنوان ابزاری برای چانه‌زنی مورد استفاده قرار گیرند. (Schuett, 1997, P. 101).^۱

در مورد دادگاه رواندا، که بعد از پایان نسل‌زدایی و جنگ داخلی تشکیل شد، ذکر این نکته لازم است که موفق‌ترین کار این دادگاه عبارت است از استرداد شماری از مقامات عالی‌رتبه و سیاستمداران مسؤول نسل‌زدایی، که در کشورهای مختلف دستگیر شدند. می‌توان استدلال کرد که محدودیت‌های وارده بر آزادی رفت و آمد رهبران جنایات جنگی به منظور پیش‌گیری از توسعه‌ی مخاصمات بسیار حایز اهمیت است؛^۲ چراکه از این طریق دادگاه توانست مانع از گسترش و استمرار مخاصمات شود و از این‌رو توانست با عملکرد خود در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی نقش داشته باشد. بسیاری اصرار می‌ورزند که کیفرخواست‌ها عمدتاً مانع روند صلح می‌شوند، زیرا کسانی را که بر نیروهای نظامی کنترل دارند از مصالحه در مورد بسته‌های صلح نا امید می‌سازند. (Olonisakin, 1997, PP. 832-833) غالباً دادستان به‌اجرای عدالت‌بدون ملاحظیات سیاسی گرایش دارد. کار لا دل پونته، دادستان سابق دادگاه یوگسلاوی، بعد از دیدار از بلگراد و ملاقات با رییس جمهور جدید صربستان، و وجیسیلا و کاستونیکا، در ژانویه ۲۰۰۱، خاطرنشان ساخت که در بلگراد نگرانی‌های زیادی وجود داشت، از قبیل این که «همکاری، عنصر دیگری بر بی‌ثباتی‌ها می‌افزاید» یا «کسانی که توسط سازمان ملل متحد تحت پیگرد قرار گرفتند به قهرمان تبدیل می‌شوند». اما دادستان با

۱. آنتونی داماتو در ۱۹۹۴ تردید داشت که چانه‌زنی به‌طور محرمانه استفاده شده و همچنین معتقد بود که منصرف شدن از دادگاه جنایات جنگی به عنوان یک چانه‌زنی هم صلح و هم عدالت را محقق می‌سازد. با وجود این، استدلال وی مبتنی بر قیاس با دادگاه‌های داخلی است که به شبه جرم‌ها رسیدگی می‌کنند. وی می‌پذیرد که ممکن است به‌طور مؤثر به قربانیان اجازه داده شود تا از حق دولت برای تعقیب صرف‌نظر نمایند وقتی که آنها غرامت بالایی را دریافت می‌نمایند. اما در جامعه‌ی بین‌المللی هیچ ابر دولتی وجود ندارد. قدرت اجتماع بین‌المللی برای اجرای قهری قانون خود جای بحث دارد. افزون بر آن، درحالی‌که متهم یک فرد است در دادگاه‌های بین‌المللی همانند دادگاه‌های داخلی، طرف‌های درگیر در جنگ گروه‌های متشکل از اشخاص متعدد می‌باشند. همواره این احتمال وجود دارد که «سنگ‌چانه زنی» (bargaining chip) ممکن است صرفاً جناح‌های داخلی گروه‌های درگیر را تقسیم و تجزیه نماید. به‌نظر می‌رسد که استفاده از دادگاه به عنوان سنگ چانه زنی عمدتاً بر این قیاس داخلی استوار است و از این رو خطرات بسیار زیادی را به همراه دارد. (D'Amato, 1994, PP. pp. 500-506)

۲. مادالین آلبرایت، نماینده‌ی وقت آمریکا در سازمان ملل متحد، نقل است که می‌گفت اگرچه محاکمه‌ی مظنونین دشوار است، اما وقتی که دادستان کیفرخواست‌ها را صادر می‌کند این افراد به «چهره‌های منفور بین‌المللی» تبدیل می‌شوند. (Tocker, 1994, P. 555)

این اظهارات موافق نبود. (Del Ponte, 2001) اگر این استدلال‌ها را بپذیریم، همواره جنایتکاران دستاویزی برای رهایی از مجازات خود دارند و درواقع با این دستاویزها از جامعه بین‌المللی حق سکوت می‌گیرند. این وضعیت مبارزه با بی‌کیفری را کند و تلاش‌ها برای استقرار حاکمیت قانون و در نتیجه برقراری صلح و امنیت را تضعیف می‌نماید. بدون شک، در پرتو حاکمیت قانون، صلح و امنیت به طور مؤثرتر حفظ و اعاده می‌شود.

رویکرد «مشروط» نسبت به صلح و عدالت، عوامل منفی و مثبت روند شروع کیفرخواست‌ها را ارزیابی می‌کند.^۱ به دادگاه‌های اختصاصی استقلال قضایی داده شد علی‌رغم این واقعیت که آنها مستقیماً توسط شورای امنیت براساس فصل هفتم تأسیس شدند. نقش دادگاه‌های بین‌المللی کیفری در حفظ و استقرار صلح و امنیت بین‌المللی را در پرتو رابطه آنها با شورای امنیت بهتر می‌توان درک کرد. براساس ماده ۲۴ منشور سازمان ملل متحد مسؤلیت اولیه حفظ صلح و امنیت بین‌المللی با شورای امنیت است و همچنین براساس ماده ۳۹ تشخیص وجود تهدید علیه صلح و امنیت بین‌المللی یا نقض آن بر عهده شورای امنیت است. بنابراین تشکیل دادگاه‌های بین‌المللی کیفری اختصاصی توسط شورا و رابطه مهم دیوان بین‌المللی کیفری با این شورا حاکی از توجه و دغدغه اجتماع بین‌المللی نسبت به حفظ و استقرار صلح و امنیت بین‌المللی از طریق این محاکم می‌باشد. بنابراین از نظر نهادی و سازمانی، مجاری چنین صلاح‌دیدگی به واسطه استقلال دادگاه‌ها محدود هستند، اما شورای امنیت می‌تواند هر زمانی درمورد اختتام فعالیت دادگاه‌ها تصمیم بگیرد. بدون تردید، دیوان بین‌المللی کیفری تابع نظارت ثابت شورای امنیت خواهد بود. اختیار شورای امنیت برای تعلیق تحقیقات و تعقیبات براساس اساسنامه‌ی رم به‌عنوان یک مجرای صلاح‌دید برای وارد کردن محدودیت‌های سیاسی بر مداخله‌ی قضایی دیوان مورد استفاده قرار خواهد گرفت.^۲ می‌توان گفت دادگاه‌های بین‌المللی کیفری حتی وقتی به‌عنوان تدبیری از سوی شورای امنیت برای حفظ و

۱. اولیور شوئیت معتقد است که برقراری صلح از طریق موافقت‌نامه‌ی دیتون و اجرای عدالت از طریق دادگاه با هم متناقض هستند، و مذاکره‌کنندگان موافقت‌نامه، جنایت‌کاران جنگی بودند. وی نتیجه می‌گیرد که «اجتماع بین‌المللی باید نسبت به یک عدالت بی‌طرفانه برای همین زمان قانع باشد». (Schuett, 1997, P. 110.)

۲. ماده ۱۶ اساسنامه‌ی رم مقرر می‌دارد: «هیچ‌گونه تحقیق یا تعقیبی به موجب این اساسنامه برای یک دوره‌ی ۱۲ ماهه بعد از آن که شورای امنیت، در قطعنامه‌ای به موجب فصل هفتم منشور ملل متحد، بدین منظور درخواست کرده است، شروع یا ادامه پیدا نمی‌کند؛ چنین درخواستی را شورا می‌تواند تحت همان شرایط تمدید نماید». این مقرر نتیجه‌ی «مصالحه‌ی سنگاپور» در خلال کنفرانس دیوان کیفری بین‌المللی بود. (Weschler, 2000, P. 39.)

استقرار صلح بین‌المللی به کار گرفته می‌شوند، بایی‌گیری، محاکمه و مجازات و در نتیجه پیش‌گیری به حفظ صلح کمک می‌کنند. همچنین این نقش دادگاه‌ها به‌استقرار و تثبیت حاکمیت قانون کمک می‌کند.

۵-۲- نقش دادگاه‌ها در تسهیل و استقرار حاکمیت قانون: زمینه‌سازی برای

حفظ و استقرار صلح

در این قسمت از پژوهش، به بررسی شیوه‌ی دادگاه‌های بین‌المللی کیفری برای تسهیل و استقرار «فرهنگ» حاکمیت قانون در درازمدت پرداخت می‌شود. اثر نهادی مداخله‌ی قضایی عبارت است از توجه زیاد به مسؤولیت کیفری فردی. عدالت کیفری مجرمیت گروهی را به جنایات فردی تبدیل می‌کند. مفهوم مجازات جنایات‌کاران جنگی مبتنی بر میزان فردی کردن ساختارهای حقوقی بین‌المللی است. معمولاً این‌گونه برداشت می‌شد که حقوق بین‌الملل افراد را نمی‌شناسد، بلکه کشورها را می‌شناسد. برای نمونه، از نظر دادگاه نورمبرگ در مورد مسؤولیت اشخاص حقیقی که به نام دولت یا به عنوان شخص حقوقی، عملی را مرتکب می‌شوند «این اشخاص حقیقی هستند که مرتکب جرم می‌شوند و نه هیأت‌های مجازی و مجازات همین اشخاص حقیقی ضمانت اجرای حقوق بین‌المللی است». این ایده هر چند در ۱۹۴۷ بیان شده است، اما هنوز هم معتبر است و دیوان بین‌المللی دادگستری در جدیدترین رأی ماهوی خود در قضیه مربوط به اجرای کنوانسیون نسل‌زدایی (بوسنی و هرزه گوین علیه صربستان) در مورخ ۲۶ فوریه ۲۰۰۷ همین نظر را تکرار کرد. از نظر دیوان بین‌المللی دادگستری، می‌توان در حمایت از این استدلال که تنها افراد می‌توانند تعهدات مندرج در ماده ۳ کنوانسیون نسل‌زدایی را مرتکب شوند، به یافته مشهور دادگاه نورمبرگ استناد کرد که «جنایات علیه حقوق بین‌الملل تنها بوسیله انسان‌ها، و نه موجودیتهای انتزاعی، ارتکاب می‌یابند». (ICJ Judgment, 2007, para. 172.) با وجود این، امروزه به‌طور گسترده پذیرفته شده است که تحولات اخیر در ساختار حقوقی و هنجاری جامعه‌ی بین‌المللی چنین دیدگاه ساده‌انگارانه‌ی دولت محور را اجازه نمی‌دهد. ما با فردی کردن جنایات جنگی به سمت فرهنگ حاکمیت قانون حرکت می‌کنیم، که این خودنیز ابعاد منفی و مثبت مداخله‌ی قضایی را ترسیم می‌کند.



۵-۲-۱. ابعاد مثبت مداخله‌ی قضایی

مداخله‌ی قضایی قرینه‌ی صریح رویکردهای سنتی مداخلات نظامی و سیاسی است. هدف مداخلات نظامی برای اهداف بشردوستانه، اقدامات کیفری جمعی می‌باشد. منظور این نیست که نیروهای مداخله‌گر با رهبران و سران به‌طور انفرادی سروکار ندارند. باوجود این، کارکرد اصلی و بارز مداخله‌ی نظامی متوقف کردن خشونت است، خواه مرتکبین از نظر حقوقی مسؤول باشند یا نه. تلاش‌های سیاسی درجهت حل مخاصمات معمولاً به مسؤولیت کیفری مربوط نمی‌شود، درحالی‌که کنترل ارکان سیاسی توسط رهبران فردی را مد نظر دارد. این مسأله که آیا برخی رهبران مجرم هستند یا نه، از نظر مذاکره‌کنندگان صلح، ابزاری برای حل مخاصمات محسوب می‌شود. نگرانی عمده سیاسی در وضعیت‌های اضطراری پیچیده، پایان دادن به خشونت جمعی است که علیه شمار زیادی از افراد تحمیل شده‌است، درحالی‌که مداخله‌ی قضایی می‌تواند به سمت متفاوتی حرکت کند. برای نمونه در مورد دادگاه یوگسلاوی می‌توان گفت شورای امنیت درصدد بوده‌است تا با تشکیل این دادگاه «مداخله‌ی قضایی» را جایگزین «مداخله‌ی نظامی» نماید. از این طریق شورای امنیت بدون توسل به زور و خشونت توانست با روشی کاملاً مسالمت‌آمیز و نرم به استقرار صلح و حاکمیت قانون در منطقه‌ی بالکان و در عین حال اجرای عدالت کمک کند». (نژندی منش، حل و فصل مسالمت‌آمیز، ۴)

۱۶۳

مداخله‌ی قضایی افرادی زیادی را، از عالی‌ترین مقامات گرفته تا سربازان زبردست، به اقدامات کیفری متهم می‌سازد. باوجود این، منظور این نیست که یک نفر مسؤولیت جمعی را به‌خاطر دیگران بر عهده می‌گیرد، چراکه مسؤولیت کیفری درهر سطحی به‌یک روش متفاوت مطرح می‌شود. به عبارت دیگر، مداخله‌ی قضایی با تبدیل مخاصمات به جنایات فردی، به صلح کمک می‌کند. هدف این مداخله صلح است نه از طریق رویکردهای گروه محور مثل مذاکره در خصوص توافقات راجع به صلح و حمله به نیروهای نظامی، بلکه از طریق رویکردهای فردی مثل، دستگیری، بازداشت و مجازات. مداخله‌ی نظامی به دنبال تحقق صلح است نه با تمرکز بر مخاصمات بین گروه‌ها، بلکه با تمرکز بر اقدامات مجرمانه‌ای که افراد انجام دادند. درحالی‌که تعقیب توسط دادگاه‌ها ممکن است درابتدا با مقاومت‌هایی همراه باشد، اما بسیاری از تحلیل‌گران بر این باورند که سازش ملی



نمی‌تواند تحقق یابد مادام که اجرای عدالت با موانعی رو به رو است. همان‌گونه که پرفسور شریف باسیونی، رییس وقت کمیسیون تحقیق ملل متحد برای یوگسلاوی، در ۱۹۹۶ بیان داشت: «اگر قرار نیست که صلح فاصله‌ی کوتاهی بین مخاصمات باشد»، بنابراین باید همراه با عدالت باشد. (Bassiouni, (1996), P. 13)

عدم تعقیب رهبران مسؤول نقض‌های حقوق بشر، وهن قانون و تشویق نقض‌های بعدی را به همراه دارد. کمیسیون سازمان ملل متحد در مورد حقوق بشر (که اکنون شورای حقوق بشر جای آن را گرفته است) و کمیته‌ی فرعی آن در مورد پیش‌گیری از تبعیض و حمایت از اقلیت‌ها بر این نکته تأکید داشت که یکی از دلایل اصلی استمرار نقض‌های شدید حقوق بشر در سراسر دنیا «بی‌کیفری» می‌باشد. (U.N. Economic & Social Council [ECOSOC](1990), Commission on Human Rights, para. 344) گزارش‌های حقیقت‌یابی در مورد شیلی و السالوادور حاکی از آن است که اعطای عفو یا بی‌کیفری دوفاکتور منجر به افزایش موارد نقض در این کشورها شده‌است. (U.N. Econ. & Soc. Council [ECOSOC](1983), para. 341) تاریخ حاکی از آن است که رهبران سابق که به آنها عفو داده شده یا تبعید شده‌اند مستعد تکرار جرم، توسل به فساد و خشونت و عامل مختل‌کننده‌ی روند صلح هستند. برای نمونه، چارلز تیلور از ویلای ساحلی خود در شهر کالابار، در نیجریه، در ۲۰۰۵ برنامه‌ای را برای ترور لانسانا کوتته، رییس جمهور گینه، تدارک می‌دید که موفق به انجام آن نشد. رییس جمهور گینه از جنبش شورشی حمایت می‌کرد که تیلور را وادار به کناره‌گیری از قدرت کرد. (Ryan Lizza(2005), at P. 10.) آن‌چه که یک دموکراسی نوین و تازه استقرار یافته نیاز دارد مشروعیت است که خود مستلزم رسیدگی منصفانه، موثق و شفاف وقایع ارتكابی و محاکمه افراد مسؤول می‌باشد. محاکمات کیفری (به‌ویژه مواردی که متضمن اثبات نقض‌های گسترده و سازمان‌یافته است) می‌تواند سابقه‌ای جامع از ماهیت و میزان این موارد نقض، نحوه طراحی و اجرا، سرنوشت قربانیان به‌طور جداگانه، آمرین و مجریان را فراهم سازد. هرچند ممکن است راه‌های دیگری برای این کار وجود داشته باشد، اما تهیه‌ی چنین سابقه‌ای از رهگذر محاکمات منصفانه می‌تواند موثق‌تر و مطمئن‌تر باشد. بر همین اساس، امروزه می‌توان گفت مهم‌ترین میراث محاکمات نورمبرگ که به‌دست ما



رسیده‌است مستندسازی فجایع نازی می‌باشد که از چنان اطمینان و تفصیلی برخوردارند که در آینده این جنایات را نمی‌توان انکار کرد. برای نمونه در مورد مخاصمات یوگسلاوی سابق در دهه‌ی ۱۹۹۰، مسایل موضوعی که زمانی مورد اختلاف بودند توسط احکام صادره از سوی دادگاه یوگسلاوی بدون هرگونه شک معقولی اثبات شده‌اند.^۱

دادگاه‌های بین‌المللی کیفری علاوه بر کشف حقیقت، به تأمین و اجرای عدالت نیز کمک می‌کنند. اگر چه دولت می‌تواند جرأیم علیه خودش، از قبیل خیانت یا شورش، را ببخشد، اما جنایات شدید علیه اشخاص، از قبیل تجاوز به عنف، قتل عمد و شکنجه، موضوعاتی هستند که به افراد مربوط می‌شوند. رسیدگی به این جنایات و محاکمه‌ی متهمان، نه تنها تعهد اخلاقی دولت در مقابل قربانیان و خانواده‌های آنان می‌باشد، بلکه از عناصر اساسی یک «دولت شایسته» نیز می‌باشد. تعقیب و مجازات مرتکبین نوعی آرامش برای قربانیان ایجاد می‌کند و به عنوان یک راه‌کار جبران جزیی در قبال زیان‌های وارده به آنها تلقی می‌شود. افزون بر آن، تعقیب و محاکمه به اعاده‌ی حیثیت و کرامت قربانیان و جلوگیری از اقدامات تلافی‌جویانه‌ی فردی توسط قربانیان جلوگیری می‌کند. عدم تعقیب و محاکمه باعث می‌شود تا قربانیان خود دست به کار شوند.^۲ از این طریق از سرگیری مخاصمات به بهانه انتقام متوقف می‌شود و دست کم به طور موقت صلح برقرار می‌گردد. درحالی‌که تعقیب و مجازات می‌تواند از طریق مقابله با انتقام‌جویی‌های شخصی، ارزش قانون را تقویت نماید، اما عدم مجازات رهبران سابق مسؤول نقض‌های گسترده حقوق بشر موجب وهن حاکمیت قانون و بی‌اعتمادی نسبت به نظام سیاسی می‌شود. برای قربانیان نقض‌های حقوق بشر، عفو یا تبعید بیانگر نهایت دورویی و نفاق است: درحالی‌که آنها تلاش می‌کنند تا دردها و آلام خود را کاهش دهند، اما مرتکبین از بازنشستگی و مصونیت برخوردار می‌شوند. وقتی کسانی که قدرت را در دست دارند فراتر از قانون باشند، شهروند معمولی هرگز به اصل حاکمیت قانون به عنوان ضرورت بنیادین در جامعه‌ی در حال گذار به دموکراسی باوری نخواهد داشت.

^۱ <http://www.un.org/icty/cases-e/factsheets/achieve-e.htm> (last visited 04/03/2010)

^۲ برای نمونه شهروندان هائیتی به اقدامات خشونت بار علیه اعضای سابق رژیم نظامی شدند که به آنها در مقابل نقض‌ها و موارد سوء استفاده عفو داده شد. بنگرید به

: Gary Borg (1995), at P. 4.

در مواردی که سازمان ملل متحد یا کشورهای بزرگ معامله‌ی عفو یا تبعید را می‌پذیرند، این خطر وجود دارد که رهبران در دیگر قسمت‌های دنیا تشویق به مبادرت به نقض‌های فاحش شوند. برای نمونه، تاریخ بیان‌گر آن است که عفو بین‌المللی اعطا شده به مقامات ترک مسؤل قتل عام بیش از یک میلیون ارمنی در خلال جنگ جهانی اول، آدولف هیتلر را تشویق کرد تا ۲۰ سال بعد به این نتیجه برسد که آلمان می‌تواند سیاست‌های نسل‌زدایی خود را بدون مجازات و کیفر تعقیب نماید. هیتلر در یکی از نطق‌های خود در ۱۹۳۹ بیان داشت «امروز چه کسی صحبت از انهدام ارمنیان به میان می‌آورد؟» (BASSIOUNI, 1992, P. 96) ریچارد گلدستون، دادستان سابق دادگاه یوگسلاوی، به این نتیجه رسیده‌است که «قصور اجتماع بین‌المللی در تعقیب، افرادی چون پول پوت، ایدی امین، صدام حسین و محمد ایدید صرب‌ها را تشویق کرد تا سیاست خود را مبنی بر پاک‌سازی قومی در یوگسلاوی سابق انجام دهند با این امید که آنها مسؤل جنایات بین‌المللی خود نخواهند بود» (Michael Scharf, 1997, P. 128) در واقع، هنگامی که اجتماع بین‌المللی، به‌جای تعقیب، محاکمه و مجازات، به‌مرتب‌بین عفو می‌دهد یا آنها را تبعید می‌نماید، به‌دیگر رژیم‌های شرور این چراغ سبز را نشان می‌دهد که آنها با مبادرت به جنایات خود هیچ چیزی را از دست نخواهند داد. اگر هم مشکلی به وجود آید آنها همواره می‌توانند با توافق درخصوص صلح از مسؤولیت خود در قبال جنایات شانه‌خالی کنند.

دیگر مزیت دادگاه‌های بین‌المللی کیفری شفافیت موقعیت و میزان مسؤولیت عاملان می‌باشد.^۱ این رویکرد بین نیازهای سیاسی گروه‌های درگیر و مسؤولیت‌سیاسی افراد تمایز قایل می‌شود. برای نمونه همه‌ی صرب‌ها مسؤل اقدامات مجرمانه در بوسنی و هرزه گوین و کوزوو نیستند، درحالی که جنایت‌کاران غیر صرب هم باید تحت تعقیب قرار بگیرند و محاکمه شوند. کسانی که مرتکب اقدامات مجرمانه شدند، صرف نظر از رتبه سیاسی‌شان، قابل مجازات هستند، اگر چه کیفیت و میزان جنایات‌شان با هم متفاوت است. از بین بردن عناصر شرور در یک گروه با دستگیری افراد

۱. گزارش سالیانه‌ی دادگاه یوگسلاوی در ۱۹۹۴ تصریح می‌نماید که دادگاه «ابزاری برای ارتقای سازش از طریق منتسب کردن اقدامات به افراد ... عدالت را برای قربانیان ... تامین می‌نماید».

(The Annual Report of the International Tribunal for the Prosecution of Persons Responsible for Serious Violations of International Humanitarian Law Committed in the Territory of the Former Yugoslavia Since 1991. Available at: www.icty.org (last visited on 04/03/2010))



جنایت‌کار به صلح آینده کمک می‌کند. دادگاه‌های اختصاصی باید بازتاب اراده‌ی اجتماع بین‌المللی برای تحقق این امر باشند که هرچند مخاصمه نتیجه‌ی اجتناب‌ناپذیر روابط بین گروه‌های قومی ناسازگار بود، اما محاکمه و مجازات می‌تواند مانع وقوع وقایع فاجعه‌بار دیگر می‌شود. در واقع نوعی اثر بازدارندگی دارد. برای نمونه، دراگان اوبرنوویچ، یکی از متهمین، در بخشی از سخنان خود در دادگاه، در جلسه‌ی تعیین مجازاتش، می‌گوید: «خوشحال خواهم بود که اگر این شهادت من به خانواده‌های قربانیان کمک می‌کند. ای‌کاش شهادت من بتواند از وقوع چنین وقایعی جلوگیری نماید، نه تنها در بوسنی، بلکه در هر جای دنیا».^۱ ۲-۲-۵. ابعاد منفی مداخله‌ی قضایی ابعاد منفی نیز از تمرکز فردی بر دادگاه‌های اختصاصی نشأت می‌گیرد. مجازات کردن جنایات‌کاران به‌طور فردی مبتنی بر این پیش‌فرض است که تلاش‌های فردی به صلح منجر می‌شود، اگر چه تردیدهای زیادی در مورد آن وجود دارد. حکم اردموویچ توسط شعبه‌ی بدوی دادگاه یوگسلاوی در نوامبر ۱۹۹۶ به خاطر نقصان درآیین دادرسی، مورد انتقاد قرار گرفت، اما اساساً این انتقاد به‌خاطر دشاری مجازات زیردستانی بود که برای مقاومت در برابر دستورات مافوق‌های خود هیچ آزادی نداشتند. (Yee, 1997, PP. 263- 309) مداخله‌ی قضایی باید بین مجرمان و طرف‌های بی‌گناه تمایز صریحی قابل شود. با وجود این، مخاصمات قومی در یوگسلاوی سابق و روآندا آنقدر آسان نیستند که بتوان جنایت‌کاران زیادی را تحت پیگرد قرار داد و بی‌گناهی دیگران را بدون ملاحظات سیاسی و عملی اثبات کرد. این تمایز ممکن است بسیار خودسرانه یا مبهم باشد. در مورد دادگاه یوگسلاوی، ناتوانی در دستگیری عالی‌ترین مقامات این خطر را به همراه دارد که دادگاه تنها شمار اندکی از شخصیت‌های عادی را که دستگیر شدند، مجازات می‌کند علی‌رغم این که بسیاری از مجرمان دیگر دستگیر نشده یا حتی کیفرخواست علیه‌شان صادر نشده است. دادگاه روآندا در محاکمه‌ی مقامات عالی موفق‌تر بوده است، اما نمی‌تواند بیش از ۱۲۵۰۰۰ بازداشت شده در زندان‌های روآندا را محاکمه نماید. در واقع، اجتماع بین‌المللی نمی‌توانست پیگیری‌های کیفری را در ۱۹۹۸ در استادیوم ورزشی در کیگالی که حدود ۱۰۰۰۰ نفر تجمع کرده بودند، متوقف سازد. (Magnarella, 2000, PP. 80- 81)

¹ <http://www.un.org/icty/cases-e/factsheets/achieve-e.htm> (last visited on 03/03/2010)

در پایان ذکر این نکته لازم است که اساساً، مفهوم صلح که بنیان کار دادگاه‌های اختصاصی است از مفهوم آن در اشکال سنتی عملیات صلح متفاوت است. هدف مداخله‌ی قضایی صلح است، باین پیش فرض که صلح با رسیدگی به اقدامات فردی قابل دستیابی است، درحالی که مداخله‌ی سیاسی به دنبال صلح بین گروه‌های معینی است. امروزه دیگر این پیش فرض پذیرفتنی نیست که کشورها قدرت سیاسی یا نظامی را در مخاصمات مسلحانه در انحصار دارند. بسیاری از دیگر گروه‌ها و افراد ممکن است از نظر سیاسی مسؤول مخاصمات باشند، درحالی که مقامات دولتی منفعلی وجود دارند که ممکن است مجبور به مشارکت در خرابکاری‌ها و فجایع شده‌اند. تصمیم‌گیری در مورد تناسب اتهامات افراد در مخاصمات به‌طور غیرمستقیم، امری ظریف و دشوار است. البته، آنچه که مطلوب می‌باشد عبارت است از آشتی دادن ارزیابی‌های قضایی و سیاسی از صلح و دستیابی به یک وضعیت مسالمت‌آمیز در مناطق جنگ زده. معهداً، تنش بین این دو در وضعیت‌های مختلف همیشه وجود دارد. بنابراین باید این پرسش را طرح کرد که در هر موقعیت چه نوع صلحی در اولویت قرار دارد و دادگاه‌های کیفری چه ارزش‌هایی را حفظ می‌کنند؟

۶- نتیجه‌گیری: عدالت و صلح همگام با یکدیگر

جامعه‌ی بین‌المللی در دراز مدت هم به دنبال حفظ صلح و امنیت بین‌المللی و هم اجرای عدالت بین‌المللی است. از این‌رو، در زمان‌های مختلف تلاش کرده است تا با ابزارهای هر چند ابتدایی که در اختیار دارد، تلاش‌های خود را برای عملی کردن این خواست به کار گیرد. یکی از این تلاش‌ها تشکیل دادگاه‌های بین‌المللی کیفری می‌باشد. تشکیل این دادگاه‌ها، گاهی از طریق کشورهای فاتح صورت گرفت و گاهی هم توسط شورای امنیت. دادگاه‌های مزبور نقش خود را از طریق محاکمه و مجازات جنایتکاران و پیشگیری از وقوع جنایت‌ها و در نتیجه زمینه‌سازی برای برقراری حاکمیت قانون ایفا می‌کنند. آنچه که در این پژوهش به عنوان نتیجه‌گیری می‌تواند مورد توجه قرار گیرد، عبارت است از:

۱- نوع دادگاه‌های بین‌المللی، گذشته و حال، نشانگر آن است که میان عدالت و صلح رابطه‌ای قوی وجود دارد. از همین‌رو، سه دیدگاه در مورد رابطه‌ی بین صلح و عدالت مورد بررسی قرار



گرفت: «هماهنگی»؛ «رقابتی» و «مشروط» (یامیانه). از میان سه رویکرد مزبور، رویکرد «مشروط»، بهتر می‌تواند ما را در نیل به برقراری «حاکمیت قانون»، که لازمه‌ی دستیابی به صلح است، کمک کند. از این‌رو، باید در جهت تبیین و تفسیر این نظریه تلاش کرد.

۲- اجتماع بین‌المللی، باتشکیل دادگاه‌های بین‌المللی کیفری، از طریق مداخله‌ی جمعی غیرنظامی به نحو چشمگیری به برقراری صلح کمک می‌کند. این دادگاه‌ها می‌توانند رابطه‌ی ظریف بین صلح و عدالت را در جامعه‌ی بین‌المللی فعلی نمادینه و نهادینه سازند. براین اساس می‌توان گفت دادگاه‌های بین‌المللی کیفری راهبردهای مخصوص به‌خود را دارند که می‌توان از آن به «مداخله قضایی» نام برد. استقرار فرهنگ حاکمیت قانون هدف نهایی مداخله‌ی قضایی است که در آن عوامل مثبت و منفی وجود دارد. ایده‌ی حاکمیت قانون، از طریق این دادگاه‌ها، برای تأمین صلح و عدالت ارزشمند و برای ایجاد یک جامعه‌ی با ثبات بعد از مخاصمات عامل کلیدی و اساسی است. به‌طور کلی، این محاکم نقش خود را در حفظ و استقرار صلح و امنیت بین‌المللی عمدتاً از طریق مجازات مرتکبین، احقاق حقوق قربانیان، مبارزه با بی‌کیفری، پیش‌گیری از وقوع اعمال مشابه در آینده و تلاش در جهت حاکمیت قانون ایفا می‌کنند.

۳- تجربه‌ی دادگاه یوگسلاوی، به‌عنوان یک دادگاه بین‌المللی کیفری، حاکی از آن است که عملکرد این دادگاه توانسته‌است بر نقض حقوق بشر دوستانه در آینده اثر بازدارندگی داشته باشد و «از این‌رو می‌تواند تهدیدات آتی علیه صلح را محدود نماید» (Greenwood, 1997, P. 103). از نظر خود دادگاه «بدون دستگیری و محاکمه‌ی بقیه‌ی جنایتکاران فراری، هدف کلیدی دادگاه در کمک به تقویت صلح در منطقه‌ی یوگسلاوی هرگز به‌طور کامل محقق نخواهد شد»^۱. در واقع، از نظر دادگاه محاکمه‌ی رادوان کارادزیچ، راتکو ملادزیچ و گوران هادزیچ می‌تواند به تکمیل شدن رسالت دادگاه در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی کمک کند. انصاف حکم می‌کند بگوییم که تلاش دادگاه در محاکمه‌ی ۱۲۵ نفر،^۲ به‌ویژه مقامات ارشد و عالی‌رتبه، توانسته‌است به حفظ صلح و امنیت

^۱ http://www.un.org/icty/cases-e/cis/karadzic/presskit/bringing_justice.htm (last visited on 03/03/2010)

۱. لازم به ذکر است که از ۱۶۱ کیفرخواست صادر شده، حدود ۳۶ فقره از آنها پس گرفته شد. از ۱۲۵ فقره کیفرخواستی که مورد رسیدگی قرار گرفت، ۱۰ نفر تبرئه و ۵۶ نفر محکوم به مجازات شدند. در حال حاضر ۸ پرونده در شعبه‌ی تجدیدنظر در حال رسیدگی است. ۲۲

بین‌المللی، که در قطعنامه‌ی ۸۲۷ پیش‌بینی شده، کمک کند. به علاوه، نظر به سازوکارهای ناقص نظام حقوقی بین‌المللی، این دادگاه توانسته‌است صلح و عدالت را گام به گام باهم پیش ببرد. تجربه نشان داده است شانس دستیابی به صلح و عدالت در چارچوب یک سازمان بین‌المللی بزرگ‌تر نسبت به تکیه بر ابرقدرت واحد برای دستیابی به عدالت تنها از طریق جنگ، به مراتب بیشتر است. همچنین نظر به وضعیت خاص جامعه‌ی بین‌المللی (در مقابل جوامع داخلی)، نیاز به برقراری و ایجاد صلح می‌تواند گاهی بر اجرای عدالت مقدم باشد و آن در زمانی است که صلح به بی‌رحمی و تحقیر پایان می‌دهد. افزون بر آن، این امر نیز محرز شده‌است که هرگاه ارکان سیاسی و قضایی باهم همکاری و هم‌فکری داشته باشند، بهتر می‌توانند در جهت حفظ صلح و امنیت بین‌المللی و اعاده‌ی آن اقدام نمایند.

۴- تمرکز بر نیاز به حفظ صلح این ریسک را به همراه دارد که اجازه داده شود برخی از مقامات ارشد مجازات نشوند و همچنین مانع کارایی دادگاه‌ها شوند. برای نمونه، اتحادیه آفریقا، در خصوص اقدام دادستان دیوان بین‌المللی کیفری مبنی بر صدور حکم جلب برای عمرالبشیر، رییس جمهور سودان، از شورای امنیت درخواست کرد تا اقداماتی را به منظور توقف درخواست دادستان به‌عمل آورد. بنابراین، یکی از مسایل مهم مربوط به دیوان بین‌المللی کیفری این است که چگونه دیوان با روند صلح برخورد می‌کند؟ از جمله می‌توان به پرونده‌ی اوگاندا اشاره کرد.^۱ تعادل بین صلح و عدالت چگونه در این پرونده لطمه خواهد دید یا حفظ خواهد شد؟ به‌طور مسلم، شناخت این که تحت چه شرایطی دیوان باید به منظور عدم لطمه به روند صلح عقب‌نشینی کند یا این که آیا دیوان نباید آن را مورد بررسی قرار دهد و در عوض آن‌را به شورای امنیت واگذار نماید تا از طریق سازوکار پیش‌بینی‌شده در ماده‌ی ۱۶ اساسنامه دیوان به منظور تعلیق پرونده تصمیم سیاسی اتخاذ نماید، بسیار مفید است. بدون تردید، اجتماع بین‌المللی برای انعقاد یک معاهده‌ی صلح متعهد است تا با هرکسی که عالی‌ترین مناصب را در اختیار دارد، از جمله کسی که رسماً توسط

پرونده در شعب بدوی در حال رسیدگی است. ۶ پرونده در شعبه‌ی تشخیص می‌باشد. دو نفر هم متواری می‌باشند: راتکو ملادیچ و گوران هادزیچ. بنگرید به: همان.

¹ See for example Nick Grono (2008), *The Struggle for Peace and Justice in Uganda and Beyond*, printed in the ICC Monitor, Issue No. 36, May- October, pp. 5- 6.

دادگاه تحت تعقیب است، مذاکره کند و امکان دارد از این طریق عدالت فدای صلح شود. چنین وضعیتی نباید به گونه‌ای باشد که جنایت‌کاران به بهانه‌ی حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، «عدالت» را وجه‌المصالحه قرار دهند. جامعه‌ی بین‌المللی باید با حداکثر ابزاری که در اختیار دارد، به چنین جانمایی باج ندهد و تلاش کند تا صلح و عدالت پا به پای هم پیش بروند. تجربه‌ی موفق دادگاه یوگسلاوی ما را در این مسیر امیدوار می‌سازد.

۵- لازم به یادآوری است که نبود صلح منجر به بی‌عدالتی می‌شود و بی‌عدالتی نیز منجر به برهم زدن صلح می‌شود. از این‌رو، میان این دورابطه‌ی بسیار ظریفی وجود دارد که در وهله‌ی نخست باید تلاش کرد هر دو همگام با یکدیگر پیش بروند. سبقت گرفتن یکی از دیگری یا برتری دادن یکی نسبت به دیگری می‌تواند تعادل این دو را به هم بزند. برای نمونه، اگر در انتهای یک مخاصمه طرفین درگیر مصالحه کنند به این شرط که قربانیان به حقوق از دست رفته‌ی خود نرسند، به‌طور طبیعی بعد از مدت کوتاهی دوباره خواسته‌های قربانیان مطرح می‌شود. می‌توان به‌عنوان نکته پایانی گفت: برای اجرای عدالت، باید تلاش‌های جدی درخصوص گسترش صلح مثبت به عنوان یک ارزش به‌عمل آید. همچنین برای حفظ صلح باید کوشش کرد تا بی‌عدالتی صورت نگیرد. یک گام به‌سوی بی‌عدالتی ما را چندین گام به برهم زدن صلح نزدیک می‌کند. همین‌طور، بی‌توجهی به مسأله‌ی حفظ صلح و امنیت بین‌المللی زمینه را برای بی‌عدالتی فراهم می‌سازد. در این راستا، احترام به حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین، احترام به تنوع فرهنگی، تلاش برای مستقل بودن و بی‌طرفانه بودن دادگاه‌های بین‌المللی کیفری و احترام به قانون می‌تواند بسیار مؤثر باشد.

فهرست منابع:

کتابها:

- ۱- شریفی طراز کوهی، حسین، قواعد آمره و نظم حقوقی بین‌المللی، انتشارات وزارت امور خارجه، تهران، (۱۳۷۵).
- ۲- صلح چی، محمد علی و هیبت الله نژندی منش، حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات بین‌المللی، نشر میزان، تهران، (۱۳۸۷).



۳- عظیمی، عبدالرسول، **محاكمات نورمبرگ از منظر حقوق جزای بین الملل**، سازمان چاپ و انتشارات کیهان، تهران، (۱۳۴۱).

پایان نامه ها:

۴- نژندی منش، هیبت الله، **حمایت از اموال فرهنگی درمخاصمات مسلحانه: با تأکید بر قضیه**

یوگسلاوی سابق، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه علامه طباطبایی، دانشکده حقوق علوم سیاسی، (۱۳۸۴).

۵- _____، **نقش دادگاه بین المللی کیفری یوگسلاوی سابق در توسعه حقوق بین الملل کیفری**، رساله دکترا، دانشگاه علامه طباطبایی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی (۱۳۸۸).

Books

- 6- Bassiouni, M. Cherif (1992), **Crimes Against Humanity in International Criminal Law**.
- 7- Bull, Hedley, (1977), **The Anarchical Society: A Study of Order in World Politics**, London: Macmillan.
- 8- Bull, Hedley, (1984), "Introduction," In Hedley Bull, ed., **Intervention in World Politics**, Oxford: Oxford University Press.
- 9- Magnarella, Paul J.(2000), **Justice in Africa: Rwanda's Genocide, Its Courts, and the UN Criminal Tribunal**, Aldershot: Ashgate.
- 10- Oppenheim, L. (1905), **International Law: A Treatise**, London: Longmans, Green, and Co.
- 11- Scheffer, David J. (2000), "The U.S. Perspective on the ICC," In Sarah B. Sewall and Carl Kaysen, eds., **The United States and the International Criminal Court: National Security and International Law**, Lanham: Rowman & Littlefield.

Articles

- 12- Akhavan, Payam, (1996), **The International Criminal Tribunal for Rwanda: The Politics and Pragmatics of Punishment**, American Journal of International Law, Vol. 90, No. 3.
- 13- Akhavan, Payam, (1998), **Justice in The Hague, Peace in the Former Yugoslavia?: A Commentary on the United Nations War Crimes Tribunal**, Human Rights Quarterly, Vol. 20, No. 4.
- 14- Akhavan, Payam, (2001), **Beyond Impunity: Can International Criminal Justice Prevent Future Atrocities?**, American Journal of International Law, Vol. 95, No. 1.
- 15- Andrews, Lucas W., (1997), **Sailing Around the Flat Earth: The International Tribunal for the Former Yugoslavia as a Failure of Jurisprudential Theory**, Emory International Law Review, Vol. 11, No. 2.



- 16- Bassiouni, M. Cherif (1996), **Searching For Peace and Achieving Justice: The Need for Accountability**, 59 Law & Countemp. Probs. 9.
- 17- Bharadwaj, Atul(2003), **International Criminal Court and the Question of Sovereignty**, Strategic Analysis, Vol. 27, No. 1, Jan-Mar.
- 18- Borg, Gary(1995) **Former Haitian General is Gunned Down in Street**, Chicago Tribunal, Oct. 4, 1995.
- 19- D'Amato, Anthony, (1994), **Peace vs. Accountability in Bosnia**, American Journal of International Law, Vol. 88, No. 3.
- 20- Del Ponte, Carla, (2001), **Clear all Clippings: Try Karadzic, Milosevic and Mladic**, International Herald Tribune, February 1.
- 21- Gaeta, Paola, (1998), **Is NATO Authorized or Obligated to Arrest Persons Indicted by the International Criminal Tribunal for the Former Yugoslavia?** European Journal of International Law, Vol. 9, No. 1.
- 22- Goldstone, Richard J. (1996), **Justice as a Tool for Peace-making: Truth Commissions and International Criminal Tribunals**, New York University Journal of International Law and Politics, Vol. 28, No. 3.
- 23- Goldstone, Richard J. (1997), **Assessing the Work of the United Nations War Crimes Tribunals**, Stanford Journal of International Law, Vol. 33, No. 1, Winter.
- 24- Greenwood, Christopher,(1997), **The Development of International Humanitarian Law by the International Criminal Tribunal for the Former Yugoslavia**, Max Planck Yearbook of United Nations Law.
- 25- Greppi, Edoardo(1999), **The Evolution of Individual Criminal Responsibility under International Law**, International Review of the Red Cross No. 835.
- 26- Hochkammer, Karl Arthur, (1995), **The Yugoslav War Crimes Tribunal: The Compatibility of Peace, Politics, and International Law**, Vanderbilt Journal of Transnational Law, Vol. 28, No. 1.
- 27- Howland, Todd, and Calathes, William, (1998), **The U.N.'s International Criminal Tribunal, Is It Justice or Jingoism for Rwanda?** A Call for Transformation, Virginia Journal of International Law, Vol. 39, No. 1, Fall.
- 28- Jones, John R. W. D. (1996), **The Implications of the Peace Agreement for the International Criminal Tribunal for the Former Yugoslavia**, European Journal of International Law, Vol. 7, No. 2.
- 29- Kerr, Rachel, (2000), **International Judicial Intervention: The International 18 Criminal Tribunal for the Former Yugoslavia**, International Relations, Vol. XV, No. 2, August.



- 30- Krasner, Stephen D. (2001), **After Wartime Atrocities, Politics Can Do More Than the Courts**, International Herald Tribune, January 16.
- 31- Mak, Timothy D. (1995), **The Case against an International War Crimes Tribunal for the Former Yugoslavia**, International Peacekeeping (London), Vol. 2, No. 4.
- 32- Olonisakin, Funmi, (1997), **An International War Crimes Tribunal for Africa: Problems and Prospects**, African Journal of International and Comparative Law, Vol. 9, No. 4.
- 33- Scharf, Michael P. (1997), **A Critique of the Yugoslavia War Crimes Tribunals**, Denver Journal of International Law and Policy, Vol. 25, No. 2.
- 34- Scharf, Michael P. (1997), **The Case for a Permanent International Truth Commission**, 7 Duke Journal of Comparative and International Law, 375.
- 35- Scheffer, David J. (1996), **International Judicial Intervention**, Foreign Policy, Vol. 102, Spring.
- 36- Schuett, Oliver, (1997), **The International War Crimes Tribunals for Former Yugoslavia and the Dayton Peace Agreement: Peace Versus Justice?** 19 International Peacekeeping (London), Vol. 4, No. 2.
- 37- Shinoda, Hideaki, (2000), **The Politics of Legitimacy in International Relations: A Critical Examination of NATO's Intervention in Kosovo**, Alternatives, Vol. 25, No. 4.
- 38- Sinde Warioba, Joseph(2001), **Monitoring Compliance with and Enforcement of Binding Decisions of International Courts**, printed in Max Planck Yearbook of United Nations Law, Vol. 5.
- 39- Tavernier, P.,(1997) **The Experience of the International Criminal Tribunals for the Former Yugoslavia and Rwanda**, International Review of Red Cross 37.
- 40- Tocker, Barbara M. (1994), **Intervention in the Yugoslav Civil War: The United Nations' Right to Create an International Criminal Tribunal**, Dickinson Journal of International Law, Vol. 12, No. 3.
- 41- Watson, Geoffrey R. (1996), **The Humanitarian Law of the Yugoslavia War Crimes Tribunal: Jurisdiction in Prosecutor v. Tadic**, Virginia Journal of International Law, Vol. 36, No. 3, Spring.
- 42- Weschler, Lawrence, (2000), **Exceptional Cases in Rome: The United States and the Struggle for an ICC**, In Sarah B. Sewall and Carl Kaysen, eds., The United States and the International Criminal Court: National Security and International Law, Lanham: Rowman & Littlefield.
- 43- Yee, Sienho, (1997), **The Erademovic Sentencing Judgment: A Questionable Milestone for the International Criminal Tribunal**



for the Former Yugoslavia, Georgia Journal of International and Comparative Law, Vol. 26, No. 2.

Reports and Other Documents

- 44- ICJ Judgment in Case concerning Genocide Convention, 26 Feb. 2007. Available at: www.icj-cij.org
- 45- ICTR, Press Release, (2000)c, "ICTR Detainees Announce 'Strike,'" ICTR/INFO-9-2-246.EN, Arusha. 26 October.
- 46- ICTR, The Appeal Chamber, (1999), "Decision on Jean-Bosco Barayagwiza v. the Prosecutor," 3 November, <http://www.icttr.org/ICTR>, Press Release. 2000a, "Statement by the President: Plane Crash in Rwanda in April 1994," ICTR/INFO-9-2-228STA.EN, Arusha. 7 April.
- 47- ICTR, Trial Chamber I. (2000)b, "Decision on the Request of the Defence for an Order for Service of an United Nations Memorandum Prepared by Michael Hourigan, Former ICTR Investigator," 8 June, The Prosecutor versus Ignace Bagilishema: Case No. ICTR-95-1A-T.
- 48- Kimani, Mary, (2000)a, "Genocide Suspect To Be Interviewed On Plane Crash," Internews (Arusha, Tanzania), May 8, <http://allafrica.com/stories/200005080054.html>.
- 49- Kimani, Mary, (2000)b, "Memorandum On Plane Crash Made To Be Disclosed," Internews (Arusha, Tanzania), June 9.
- 50- Lizza, Ryan(2005), *Charles at Large*, New Republic, Apr. 25, 2005.
- 51- Margalit, Avishai(2005), "Can Peace Trump Justice? Philosopher Considers the Morality of Compromise", Stanford Report, May 11, available at: <http://www.tannerlectures.utah.edu/>
- 52- Metcalfe, J. Coll. (2000)a, "Rwanda Normalizes Relations With UN Tribunal," Internews (Arusha, Tanzania), February 10. <http://allafrica.com/stories/200002100110.html>.
- 53- Metcalfe, J. Coll. (2000)b, "The Politics of Justice at The ICTR," Internews (Arusha, Tanzania), March 1, <http://allafrica.com/stories/200003010096.html>.
- 54- Metcalfe, J. Coll. (2000)c, "Rwanda Responds To Allegations That RPF Assassinated President" Internews (Arusha, Tanzania), March 23. <http://allafrica.com/stories/200003230084.html>.
- 55- Panafrican News Agency, (2000), "Arusha Tribunal Will Not Investigate Habyarimana's Death," April 4. <http://allafrica.com/stories/200004040059.html>.
- 56- Report from Justice Robert H. Jackson (1946), Chief of Counsel for the United States in the Prosecution of Axis War Criminals, to the President (Oct. 7, 1946).
- 57- Republic of Rwanda, (1999), "Gacaca Tribunals vested with Jurisdiction over Genocide Crimes against Humanity and Other



- Violations of Human Rights which Took Place in Rwanda from 1st October 1990 to 31st December 1994,” July.**
- 58- The Rome Statute of the International Criminal Court of 1998.
U.N. Econ. & Soc. Council [ECOSOC], **Protection of Human Rights in Chile**, para. 341, U.N. Doc. A/38/385 (Oct. 17, 1983).
- 59- U.N. Economic & Social Council [ECOSOC](1990), Commission on Human Rights, Working Group on Enforced or Involuntary Disappearances, **Report on the Consequences of Impunity**, para. 344, U.N. Doc. E/CN.4/1990/13 (Jan. 24, 1990).
- 60- United Nations, Department of Peacekeeping Operations, 2000, **“The Report of the Panel on United Nations Peace Operations,”** 21 August (A/55/305-S/2000/809).
http://www.un.org/peace/reports/peace_operations.
- 61- United Nations, Security Council, (1993), **“Security Council Resolution 827,”** 25 May (S/RES/827),
<http://www.un.org/Docs/scres/1993/827e.pdf>.
- 62- United Nations, Security Council. (1994), **“Security Council Resolution 955,”** 8 November (S/RES/955).
<http://www.un.org/Docs/scres/1994/9443748e.htm>.

